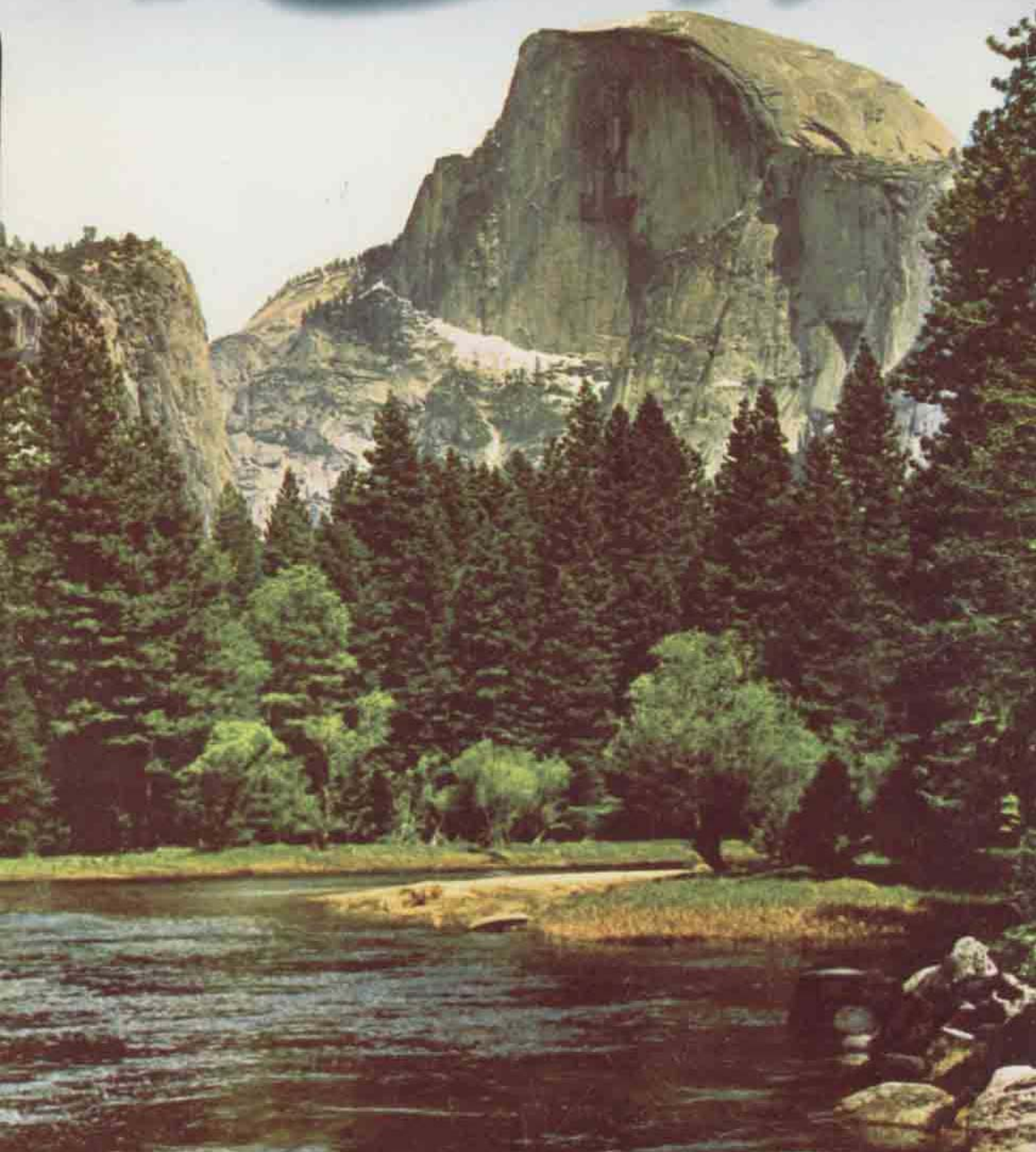


سید حسن الطحی

دوستدار



دو مقالہ

نوشتہ:

سید حسن ابی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين

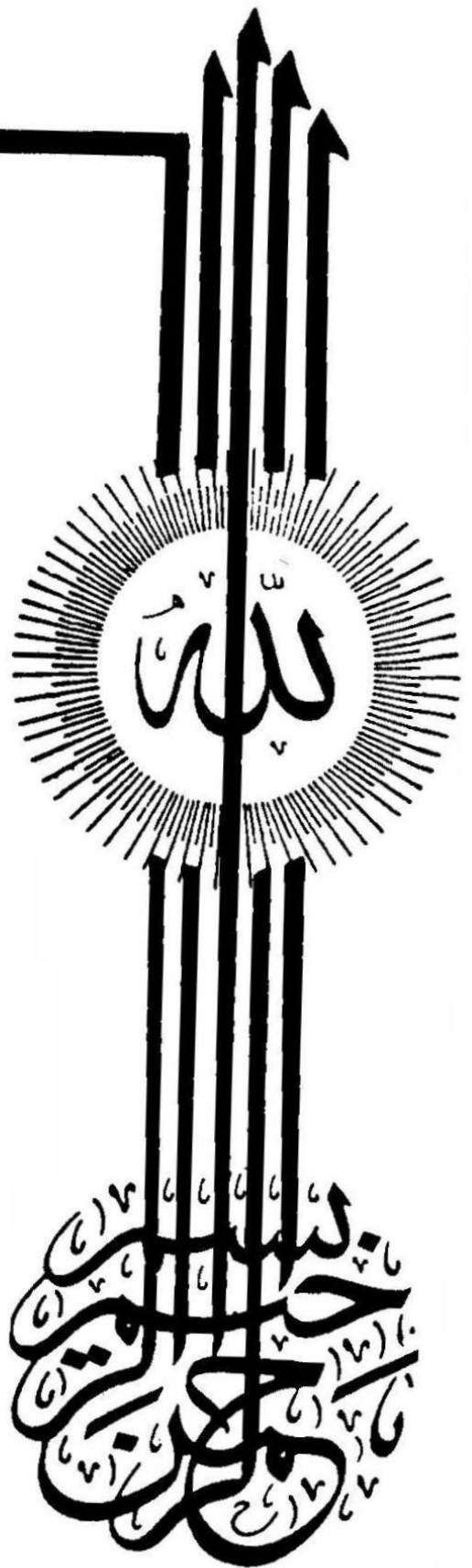
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ

سُبْحَانَ الْأَمَامِ الْمُسَيَّرِ الْحَقِّ الْمَلِكِ الْمُنْتَضِرِ الْمُهْدَى

((پیشگفتار))

منهج و روشی که برای تفسیر قرآن در این کتاب ارائه داده می شود از ابتکاری ترین روشهایی است که به یک معنی از ابتداء نزول قرآن به وسیله ((پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله))) و ((معصومین (علیهم السلام))) ارائه داده شده و به معنی دیگر چون تا به حال از این روش کاملاً پیروی نشده بسیار جدید و ابتکاری است لذا سالها بود که در محافل علمی و مجالس درسی این روش ارائه داده می شد و همه گان آن را مورد تأیید قرار می دادند و اکثراً تقاضا داشتند که این روش را به عنوان لااقل مقدمه تفسیر قرآن ارائه دهم و من به خاطر آنکه بگذارم این مطلب کاملاً تحقیق شود و بتوانم آنها را بدون هیچ اشتباه و غلطی ارائه دهم سالها از چاپ و نشر این روش خودداری کردم ولی در سال ۱۴۰۹ هجری قمری وقتی مطلب را در حساس ترین مرکز علمی عالم تشیع یعنی ((دارالقرآن الکریم)) که در حوزه علمیه ((قم)) با اشراف حضرت آیه الله العظمی آقای ((گلپایگانی)) (رحمة الله) تشکیل می شد، مطرح نمودم و مورد حل و فصل علمی و توجه جمع زیادی از اساتید و متخصصین فن واقع گردید و آنچه نوشته می شود بدون اعتراض و بدون اشکال باقی ماند، تصمیم قطعی گرفتم که عین مطالب مورد بحث را در این کتاب بیاورم و اگر خدای تعالی توفیقی عنایت فرماید تفسیر آیات قرآن را پس از این مقدمه با همین روش به نحوی که برای همه مفید باشد بنویسم و منتشر کنم به امید موفقیت.

مشهد، سید حسن ابطحی





حضرات آیات شرکت کننده در کنفرانس تحقیقاتی علوم و مفاهیم قرآن
کریم از راست به چپ، آقایان: جوادی آملی، فاضل لنکرانی، خزعلی،
مکارم شیرازی، سبحانی، ابطحی.

مقالہ اول

منہج تفسیری قرآن کریم

((منهج تفسیری قرآن کریم))

با دعوت ((دارالقرآن کریم)) در تاریخ ۲۷ رجب سال ۱۴۰۹ مصادف با پانزدهم اسفند سال هزار و سیصد و شصت و هفت، سالروز مبعث حضرت ((خاتم انبیاء (صلی الله علیه و اله))) در مرکز دارالقرآن کریم در مدرسه حضرت آیه الله العظمی آقای ((گلپایگانی)) (مدظله) برای اولین کنفرانس تحقیقاتی علوم و مفاهیم قرآن کریم حضور یافتیم.

در این کنفرانس که جمع زیادی از دانشمندان و قرآن شناسان و انتخاب شدگان از شهرستانها و حوزه های مهم علمی و دانشگاه های ایران دعوت بودند شرکت کنندگان و سخنرانان مسائلی را در اطراف قرآن کریم مطرح کردند سپس نوبت به موضوعات گروه های تخصصی رسید، اینجانب در گروه تخصصی منهج تفسیر قرآن کریم عضویت داشتم.

این گروه درباره منهج تفسیری قرآن کریم از صدر اسلام تا به امروز مطالب مختلفی در مدت دو روز، صبح و عصر مذاکره نمودند و انصافاً مطالب مفیدی در این خصوص مورد بحث و گفتگو قرار گرفت و نظراتی از طرف متخصصین فن منهج تفسیری قرآن کریم ارائه

داده شد که به خاطر اختصار از توضیح مطالب آنها خودداری می شود اما آنچه من در این خصوص ارائه دادم و لازم می دانم توجه دانشمندان و مفسران را به آن جلب کنم اینها است.

*اول:

آنکه تردیدی نیست با اهتمامی که مسلمانان از صدر اسلام تا به امروز درباره تفسیر قرآن و راه و روش صحیح آن داشته اند به خصوص که ((معصومین (علیهم السلام))) از تفسیر قرآن برای هدایت مردم استفاده می کردند^۱ و ((ائمه اطهار (علیهم السلام))) اهمیت فوق العاده ای برای آن قائل بوده اند، ممکن نیست که از ناحیه ((پیامبر)) گرامی اسلام (صلی الله علیه و اله) و یا ائمه اطهار (علیهم السلام) منهج و طریق صحیحی برای تفسیر قرآن ارائه داده نشده باشد پس مطمئناً ارائه داده شده، نهایت باید در جستجوی و تحقیق از آن راه و روش برخاست.

و اینکه بعضی از آقایان میگویند: باید طریقه صحیحی برای تفسیر قرآن در نظر گرفت. گفته درستی نیست بلکه باید گفت که: طریقه صحیح تفسیر قرآن را باید در میان طرق مختلفی که نقل شده پیدا کرد.

و ضمناً باید دانست که امروز به خاطر آنکه بعد از ((رسول اکرم (صلی الله علیه و اله))) فرق مختلفی با مقاصد حساب شده ای در اسلام به وجود آمده طبعاً مناهج مختلفی هم که ارائه دهنده مقاصد آنها می باشد نیز به وجود آمده و افکار و عقاید در این باره مختلف شده لذا من معتقدم لازم ترین چیزی که باید در این کمیسیون تحقیق شود تعیین همان منهج صحیحی است که ((رسول اکرم (صلی الله علیه و اله))) و ((ائمه دین (علیهم السلام))) برای تفسیر قرآن ارائه داده و یا عمل کرده اند و لذا ما در این کمیسیون باید از آن منهج صحیحی که آنان یعنی ((پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله))) یا آنهایی که با خود آن حضرت صد در صد هم فکر و هماهنگی و بلکه همه آنها نور واحدی بوده اند تحقیق کنیم و منحصرأ همان منهج را ارائه دهیم و من شخصاً هدفم از پذیرفتن این دعوت و شرکت در این کمیسیون همین بوده است.

۱- دهها روایت در این خصوص نقل شده که به عنوان نمونه حدیثی نقل می شود. در کتاب جامع احادیث شیعه جلد ۱ صفحه ۱۵۰ حضرت ((رسول اکرم (صلی الله علیه و اله))) به حضرت ((علی بن ابیطالب (علیه السلام))) فرمود: ((تعلم الناس من بعدی تأویل القرآن ما لم يعلموا و تخبرهم)).

*دوم:

اگر کسی در آیات قرآن و روایات ((معصومین(علیهم السلام))) دقت کند به خوبی می فهمد که تفسیر قرآن توقیفی است. یعنی هر کس با فکر خود نمی تواند منهجی برای تفسیر قرآن در پیش بگیرد زیرا خدای تعالی در قرآن کریم فرموده: ((نمی داند تفسیر و تأویل قرآن را مگر خدا و راسخین در علم))^۱ که در روایت آمده منظور از راسخین در علم ((پیامبر اکرم(صلی الله علیه و اله))) و ((ائمه معصومین(علیهم السلام))) اند.^۲

۱- ((وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ)) سورة آل عمران آیه ۷

۲- روایات متعدده ای در ذیل آیه شریفه فوق از ((معصومین(علیهم السلام))) رسیده که منظور از راسخین در علم ((ائمه معصومین(علیهم السلام))) اند مراجعه شود به تفسیر برهان و نورالثقلین. بعضی در اینجا می گویند: راسخین در علم در این آیه عطف به ((الله)) نیست از نظر ما فرقی نمی کند زیرا فقط خدا، که تمام علوم ما یحتاج بشر تا روز قیامت را در لافافه این الفاظ مختصر به نام قرآن پیچیده تأویل و تفسیر کلام خود را می داند ولی به خاطر آنکه باید تفسیرش برای مردم گفته شود و نزول قرآن عبث و بی فایده نماند یقیناً آنها را برای ((پیامبر اکرم(صلی الله علیه و اله))) توضیح داده و چون زمان ((رسول اکرم(صلی الله علیه و اله))) اقتضاء نداشت که همه آنها را برای تمام مردم بگوید و یا مردم استعداد فهم همه آن معانی را نداشتند می بایست به وصی خود آنها را تعلیم دهد (که در همین بحث به بعضی از روایاتش اشاره خواهد شد) و چون در هر زمان حوادث جدیدی به وجود می آید و افکار مردم رشد بیشتری می کند و باید حقایق قرآن برای آنها به مقتضای زمان و افکارشان گفته شود لازم است در هر زمان یک خلیفه و یا یک امام و هادی وجود داشته باشد و هر زمان مفسری مطابق پیشامدهای آن زمان لازم دارد آن امام و هادی که تمام علوم قرآن را می داند و از ((رسول اکرم(صلی الله علیه و اله))) یا بلا واسطه و یا با واسطه آنها را دریافت کرده مردم را به سوی حقایق قرآن راهنمایی کند و این موضوع در قرآن تصریح شده آنجا که می گوید: ((إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ)) یعنی ای رسول، تو ترساننده ای مردم را از عذاب الهی و برای هر قومی که می آیند هادی و راهنمایی وجود دارد. (سورة رعد آیه ۷).

برای توضیح این که چگونه باید تفسیر قرآن توقیفی باشد به بیان مثالی که قطعاً ما را به حقیقت، بیشتر نزدیک می کند می پردازیم و چون منظور از آوردن مثال، تنها توضیح مطلب فوق است فکر نمی کنم که نیازی به بیان مدرک و سند داشته باشد.

چند سال قبل دو جلد کتاب خطی و چاپی در کتابخانه ای دیدم که وقتی آنها را مطالعه می کردیم مطلبی در موضوعی به طور معمول نوشته شده و استفاده می گردید ولی وقتی به توضیح مؤلف مراجعه می نمودیم می دیدیم هر کلمه و هر حرفی از آن کتاب چند معنی دارد مثلاً وقتی عمودی آن را می خواندیم یعنی کلمه اول از سطر اول و کلمه اول از سطر دوم و همچنین کلمات اول هر سطر را تا آخر صفحه ردیف می کردیم مطلب دیگری غیر از مطلب اصل کتاب استخراج می شد و باز اگر کلمه اول از سطر اول و کلمه دوم از سطر دوم و کلمه سوم از سطر سوم و به همین ترتیب تا آخر سطور هر صفحه کلماتش را ردیف می کردیم باز یک مطلب دیگری را استفاده می نمودیم و بالأخره همه کلمات از هر طرف به طرف دیگری معنائی داشت و به همین منوال حروف سطور آن کتاب بود و اگر مؤلف خودش توضیح نمی داد به هیچ وجه خواننده متوجه این هنر فوق العاده جالب او نمی شد و انسان احتمال نمی داد که این کتاب دارای این همه علوم و حقایق باشد.

بنا بر این وقتی یک بشر بتواند برای هر کلمه و یا هر حرف از کتابش چند معنی را در نظر بگیرد، چگونه ممکن نیست خدائی که قرآنش را به عنوان معجزه نازل کرده و نمی خواسته حتی تر و خشکی را از آن فرو گذار کند.^۱ و می خواسته بیانگر همه چیز باشد در آن بطون و

(در احادیث زیادی از اهل سنت نقل شده که وقتی این آیه نازل شد ((رسول اکرم(صلی الله علیه و اله))) دست بر سینه گذاشت و فرمود: ((انا المنذر)) و با دست دیگر روی شانه های ((علی بن ابیطالب (علیه السلام))) گذاشت و فرمود: ((و علی الهادی و بک یا علی یهتدی المهدون)) یعنی: علی هادی است و به وسیله تو ای علی هدایت یافتگان هدایت شده اند) این حدیث و تفسیر را بیشتر از سی نفر از علماء اهل سنت که منجمله ((فخر رازی)) است در تفسیر این آیه نقل کرده اند. (احقاق الحق جلد ۳ صفحه ۸۸).

۱- نهج البلاغه: قال ((علی (علیه السلام))) فی القرآن بناء ما قبلکم و خبر ما بعدکم و حکم ما بینکم.

و در کنز العمال حدیث ۲۴۵۴ ((رسول اکرم(صلی الله علیه و اله))) فرمود: من اراد علم الاولین و الاخرین فليقرء القرآن.

حقایق را منظور نکند و به طور ساده همه مطالبش را در ظاهرش قرار دهد و همان گونه که اگر مؤلف آن کتابها خودش مطالبش را توضیح نمی داد ممکن نبود که دیگران آنها را درک کنند همچنین اگر پروردگار متعال خودش تفسیر قرآنش را بیان نکند محال است که دیگران بتوانند حقایق قرآن را درک کنند.

پس همان گونه که در روایات بسیاری آمده که قرآن ظاهر و باطنی دارد.^۱ و از بطونش کسی جز خدا اطلاع ندارد و برای آنکه نزول قرآن عبث نباشد و برای هدفی که نازل گردیده که هدایت مردم است مفید باشد تمام علم قرآن را به پیامبرش تعلیم داده و باز ((پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله))) به همین دلیل یعنی به خاطر بی فایده نماندن بطون قرآن و به خاطر هدایت مردم به هادی بعد از خود تمام علوم قرآن را تعلیم داده و او به هادی بعدی تا روز قیامت که باید این علوم را به یکدیگر بسپارند تا به مقتضای زمان هر یک از آنها پرده ای از چهره بطون قرآن بردارند. در این زمینه لازم است به چند حدیث از احادیث زیادی که وارد شده اشاره شود.

۱- عیاشی از ((امام صادق (علیه السلام))) نقل کرده که فرموده:

((خدای تعالی به پیامبرش تنزیل و تأویل قرآن را تعلیم فرموده و او هم آنها را به حضرت ((علی بن ابیطالب (علیه السلام))) تعلیم فرمود.))^۲

۲- ابی الصباح می گوید:

به خدا قسم به من حضرت ((جعفر بن محمد (علیه السلام))) فرمود: خدای تعالی به پیامبرش تنزیل و تأویل قرآن را تعلیم داد و آن حضرت

۱- فی کنز العمال جلد ۱ صفحه ۲۶۴۱ قال ((رسول الله (صلی الله علیه و اله))) : ما انزل الله عزّ و

جل آیه الا لها ظهر و بطن و کل حرف حد و کل حد مطلع.

۲- ((ان الله علّم نبیه التنزیل و التأویل فعلمه رسول الله صلی الله علیه و آله علیاً علیه السلام)) جامع

احادیث شیعیه جلد ۱ صفحه ۱۲۸.

آنها را به حضرت ((علی بن ابیطالب (علیه السلام))) تعلیم فرمود، سپس آن حضرت فرمود: و ما خاندان عصمت به خدا قسم همه آنها را می دانیم.^۱

۳- بختری می گوید:

به ((امام صادق (علیه السلام))) گفتم: ما احادیثی را از شما می شنویم ولی بعد نمی دانیم از شما شنیده ایم یا از پدرتان آن حضرت فرمود: آنچه از من شنیده ای من از پدرم نقل کرده ام و آنچه از من شنیده ای من از ((رسول خدا)) نقل نموده ام، ما هرگز از خودمان چیزی نمی گوئیم.^۲

و از همه مهمتر که توقیفی بودن منهج تفسیری قرآن کریم را اثبات می کند روایات متواتره ایست که بشر را از تفسیر قرآن به رأی نهی کرده و ما چند نمونه از آن احادیث را در اینجا می آوریم.

۱- ((امام صادق (علیه السلام))) فرمود:

((کسی که حتی آیه ای از کتاب خدا را تفسیر کند کافر است)).^۳

۱- ((و الله لقد قال لی جعفر بن محمد علیهما السلام ان الله علّم نبیه صلی الله علیه و آله التنزیل و التأویل

فعلمه رسول الله علیاً ثم قال و علمنا و الله)) جامع احادیث شیعه جلد ۱ صفحه ۱۲۸.

۲- ((البختری قال قلت لابی عبد الله علیه السلام: نسمع الحديث منك فلا ادری منك السماعه او من

ایک فقال ما سمعته منی فاروه عن ابی و ما سمعته منی فاروه عن رسول الله صلی الله علیه و آله لسنا نقول برأینا من شیئی)) جامع احادیث شیعه جلد ۱ صفحه ۱۲۷.

۳- ((من فسّر آیه من کتاب الله فقد کفر)) تفسیر عیاشی جلد ۱ صفحه ۱۷ و بحار النوار جلد ۹۲

صفحه ۱۱۱.

۲- و نیز ((امام صادق (علیه السلام))) فرمود:

((کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر کند اگر هم صحیح و مطابق با واقع تفسیر کند اجری ندارد.))^۱

۳- و نیز فرمود:

((کسی که درباره حقایق و معارف و معانی قرآن سخن به رأی خود بگوید اگر درست هم گفته باشد خطا کرده است.))^۲



۱- ((من فسر القرآن برأيه ان اصاب لم يوجر)) تفسیر عیاشی جلد ۱ صفحه ۱۸ و بحارالنوار جلد ۹۲

صفحه ۱۱۲.

۲- ((من تكلم في القرآن برأيه فأصاب فقد أخطأ)) منية المريد.

۴- ((رسول اکرم (صلی الله علیه و اله))) فرمود:

((که خدای تعالی فرموده: ایمان به من نیاورده کسی که به رأی خود

کلام مرا تفسیر کند.))^۱

۵- و ((امام صادق (علیه السلام))) فرمود:

((کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر کند جایگاهش پر از آتش

قرار داده می شود.))^۲

۶- ((حضرت باقر العلوم (علیه السلام))) فرمود:

((چیزی دورتر از تفسیر قرآن از عقول مردم نیست.))^۳

پس به مقتضای بیان فوق و اطلاق روایات منهج تفسیری قرآن کریم توقیفی است و تنها از

بیان ((پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله))) و هدایت ((معصومین (علیهم السلام))) باید تفسیر قرآن را استدراک نمود.

*سوم:

از معروفترین احادیثی که از طریق سنی و شیعه از ((رسول اکرم (صلی الله علیه و اله))) نقل

شده حدیث ثقلین است یعنی ((پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله))) فرمود:

((من در میان شما دو چیز بزرگ و با اهمیّت می گذارم یکی کتاب

خدا است و دیگری عترت من است کسی که به آنها تمسک کند گمراه

نمی شود اینها از یکدیگر هرگز جدا نمی شوند تا این که در کنار حوض

بر من وارد شوند.))^۴

۱- ((ما آمن بی من فسر برأیه کلامی)) عیون اخبار الرضا (علیه السلام) جلد ۱ صفحه ۱۱۶، جامع

احادیث شیعه جلد ۱ صفحه ۲۷۲.

۲- ((من فسر القرآن برأیه فلیتنبؤ مقعده من النار)) تفسیر عیاشی جلد ۱ صفحه ۱۲.

۳- ((و قال الباقر علیه السلام: یا جابر لیس شیء ابعد من عقول الرجال من تفسیر القرآن)) جامع

احادیث شیعه جلد ۱ صفحه ۱۶۲. باب حجتیّه فتوی الائمّه، المحاسن صفحه ۲۶۸.

۴- ((انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلّوا بعدی ابدأ وانهما لن یفترقا

حتّی یردّا علی الحوض)). این روایت در اکثر کتب حدیث به اسناد مختلف نقل شده و حتّی کتابی

به همین نام چاپ شده است.

حقیقت معنی ((لن یفترقا)) همان چیزی است که ما در بالا شرح دادیم. یعنی این حدیث می گوید: قرآن کتابی است که معلّم و مدرّس و مفسّر لازم دارد زیرا در بطن قرآن معانی زیادی خوابیده که هر کس نمی تواند آنها را درک کند.

طبق روایات متعدّدۀ ای علوم اوّلین و آخرین در قرآن ذکر شده و آنها را فقط خدا می داند و کسی از آنها اطلاع ندارد مگر کسانی که خدا خودش آن علوم و معارف را به آنها تعلیم داده که طبعاً فرد متیقّن آن ((پیامبر اکرم(صلی الله علیه و اله))) است زیرا در حدیث آمده که: فقط کسی که به او قرآن خطاب شده حقایق آن را می شناسد.^۱

اگر بگوئیم حقایق قرآن را ((پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و اله))) هم نمی داند طبعاً نزول قرآن با آن همه معانی عبث می شود آن وقت معارف قرآن برای مردم فایده ای ندارد، پس عقل و منطق می گوید که خدای تعالی بطون و حقایق قرآن را به ((پیامبر اکرم(صلی الله علیه و اله))) داده است و بعد از آن حضرت به حضرت ((علی بن ابیطالب(علیه السلام))) و فرزندان او که اوصیاء علوم آن حضرت اند انتقال یافته است.

در کتاب (بصائر الدرجات) صفحه ۱۹۳ آمده که ((امام صادق (علیه السلام))) فرمود: به خدا قسم من کتاب خدا را از اوّل تا به آخرش می دانم مثل این است که معانی آن در میان دو دستم باشد در قرآن اخبار آسمان و زمین است و در قرآن اخبار آنچه که بعداً می خواهد بشود هست و در قرآن اخبار آنچه که بوده است می باشد زیرا خدای تعالی فرموده: در این قرآن بیان همه چیز هست.^۲

بنابراین، مضمون حدیث پر ارزش و متواتر ((ثقلین)) همین است که ((پیامبر اکرم(صلی الله علیه و اله))) مکرّر فرموده: من در میان شما قرآن را به عنوان کتاب خدا می گذارم و برای آنکه بشر از معارف و علوم و بطون و تفسیر قرآن در هر زمان طبق مقتضائی که پیش می آید آگاه شود جمعی از عترت و فرزندانم را که فهم و درک و علم و عصمت مرا دارند به

۱- ((انما يعرف القرآن من خوطب به)) جامع احادیث شیعه جلد ۱ صفحه ۱۵۳، و تفسیر علی بن

ابراهیم صفحه ۷۲۷.

۲- ((و الله انی لا علم کتاب الله من اوله الی آخره کانه فی کفی فیه خبر السماء و خبر الارض و خبر ما

یکون و خبر ما هو کائن قال الله فیه تبیان کل شیء)).

عنوان راهنما و هادی برای بیان حقایق قرآن قرار می‌دهم تا آنها معلّم و سایر مردم شاگرد، و آنها امام و سایر مردم مأموم، آنها خلیفه من و سایر مردم تابع آنها باشند تا به این وسیله از معارف و حقایق قرآن مطلع شوند و به وظایف خود عمل کنند، اگر این دو، از هم جدا شوند، قرآن به تنهایی به حال بشریت کاملاً مفید نخواهد بود زیرا قرآن بدون این چنین معلّمینی معانی واقعی خود را نمی‌تواند بیان کند و به تنهایی نمی‌تواند معانیش را صددرد صد اظهار نماید، احتیاج به مفسّر دارد پس کلمه ((لن یفترقا)) که در حدیث آمده درست مثل این است که بگوئیم کتاب درسی بی‌استاد نمی‌شود استاد و کتاب برای دانشگاه با هم لازم است. این دو نباید از هم جدا شوند والا هر یک به تنهایی بی‌فائده است. مخصوصاً کتاب بی‌استاد، زیرا استاد گاهی کتاب ناطق است. استاد می‌تواند بدون کتاب مطالب کتاب را بیان کند ولی کتاب بدون استاد نمی‌تواند باطن و رموز و حقایق مکتوم خود را ابراز نماید.

این مثال به قدری با قرآن و عترت تطبیق می‌کند و به قدری حدیث و روایت و پشتوانه دارد که فکر نمی‌کنم مسلمانی در هر فرقه و مسلکی که باشد منکر این معنی گردد، پس این دو باید با هم باشند از هم جدا نمی‌شوند تا روز قیامت هر کس به هر دوی اینها (نه به یکی دون دیگری) تمسّک کند گمراه نمی‌شود لذا در اکثر احادیث جمله ((ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابداً)) که تمسّک به هر دوی آنها سبب هدایت است نه به یکی از آنها، دیده می‌شود.

در اینجا ممکن است کسی بگوید: سایر فرق اسلامی غیر شیعه، ((اثمّة اثنی عشر)) را امام و معصوم نمی‌دانند پس چگونه می‌توانید ادّعاء کنید که همه فرق اسلامی حدیث ثقلین را قبول دارند و معنی حدیث اینست که حتماً باید قرآن و عترت را با هم بپذیرند.

در جواب می‌گوئیم: ما در اینجا مطلبمان را بر اساس امامت و عصمت ((اثمّة اثنی عشر)) قرار نمی‌دهیم تا به این اشکال برخورد نمائیم، بلکه اگر مسلمانی ((اثمّة اثنی عشر)) را تنها به عنوان راویان مورد وثوق قبول داشته باشد (که تمام مسلمانان قبول دارند) می‌توان به مسأله فوق عمل کرد و به حدیث ثقلین توجّه کاملی نمود زیرا ((اثمّة اثنی عشر)) نمی‌گویند که حقایق و تفسیر قرآن به ما از طرف پروردگار وحی می‌شود، بلکه آنها می‌گویند آنچه به ((پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله))) وحی شده و آن حضرت نتوانسته در زمان خودش برای مردم نقل کند به حضرت ((علی بن ابیطالب (علیه السلام))) داده و آن حضرت به یک‌یک

((ائمه اطهار(علیهم السلام))) سینه به سینه و یا به وسیله کتاب مخصوصی که به خط ((علی بن ابیطالب (علیه السلام))) و املاء ((پیامبر اکرم(صلی الله علیه و اله))) بوده انتقال داده و آنها مردم را به سوی آنچه خدای تعالی به ((پیامبر اکرم(صلی الله علیه و اله))) وحی نموده راهنما و هادی هستند. (روایتی که مطلب فوق را کاملاً تأیید می کند در کتاب جامع احادیث شیعه جلد اول حجتیه فتوی الاثمه به فراوانی نقل شده است).

پس از این سه مقدمه واضح شد که تنها منهج و راه و روش صحیحی که باید از آن پیروی شود ((تفسیر قرآن به وسیله کلمات ((پیامبر اکرم(صلی الله علیه و اله))) و ((ائمه اثنی عشر)) است)) یعنی ((تفسیر آیات بوسیله روایات)).

در اینجا ممکن است بعضی بگویند: تعداد روایاتی که قرآن را تفسیر می کند محدود است و لذا تفاسیری که از این سبک پیروی کرده اند و تنها به روایات اکتفا نموده اند مثل ((تفسیر برهان)) و ((تفسیر نورالثقلین)) نتوانسته اند تمام آیات قرآن را تفسیر کنند.

ما در جواب می گوئیم: لازم نیست که در روایات اشاره به آیه خاصی شده و سپس آن آیه به وسیله آن روایت تفسیر شده باشد بلکه ما اجمالاً می دانیم که آنچه عترت یعنی ((ائمه اثنی عشر)) در معارف و احکام و سایر مسائل دینی فرموده اند از ((پیامبر)) گرامی اسلام (صلی الله علیه و اله) و آن حضرت هر چه در مسائل اسلامی می داند در قرآن شریف وجود دارد زیرا خود قرآن فرموده: ما نازل کردیم قرآن را که بیانگر همه چیز است.^۱ و علاوه در متجاوز از چهل حدیث به مضمون زیر ((ائمه دین)) فرموده اند:

((کتابی در نزد ما است به املاء((پیامبر اکرم(صلی الله علیه و اله))) و

خط حضرت ((علی بن ابیطالب (علیه السلام))) بسیار بزرگ به قطر ران

شتر که آنچه بشر به آن احتیاج دارد تا روز قیامت از احکام و معارف

حتی دیه خدشی که بر بدن دیگری وارد آید.))^۲

بنابر این آنچه ((پیامبر اکرم(صلی الله علیه و اله))) و ((ائمه معصومین(علیهم السلام))) در معارف و

احکام و اخلاق و تاریخ و قصص و سائر مسائل اسلامی فرموده اند و راویان به عنوان

۱- ((وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيِينًا لِّكُلِّ شَيْءٍ)) سورة نحل آیه ۸۹.

۲- جلد اول کتاب جامع احادیث شیعه این روایت را نقل کرده است.

احادیث و اخبار نقل کرده‌اند چه تحت عنوان تفسیر قرآن و چه بدون این عنوان و بالأخره همه کلمات آنان در ارتباط با مسائل اسلامی، تفسیر قرآن است. مثلاً تفسیر آیاتی که اسم نماز را برده تمام احادیثی است که درباره نماز از پیشوایان دین رسیده است و هکذا سائر احکام و معارف.

بنابر این، بهترین روش در تفسیر قرآن این است که ابتداء مفسرین موضوعی را تعیین کنند و فصلی را برای آن در نظر بگیرند و سپس تمام آیات و روایاتی که درباره آن موضوع نازل و نقل شده کنار یکدیگر بگذارند و یا مانند روش مرحوم مجلسی در کتاب بحار آنها را خام در اختیار مطالعه کننده بگذارد و یا مانند فقهاء و مجتهدین که در قسمت آیات احکام در کتب فقهیه عمل کرده‌اند تمام قرآن را با موازین فقهی به وسیله احادیث و روایات توضیح دهند و در اختیار دیگران بگذارند.

ممکن است کسی بگوید: اگر این روش صحیح باشد باید نام دوره کتاب جواهر را تفسیر آیات احکام قرآن گذاشت.

می‌گوئیم: چه مانعی دارد و چه بهتر آنکه در مسائل دیگر قرآن هم فقهاء و متخصصین فن از همین روش که فقها در کتب فقهی استفاده نموده‌اند پیروی می‌کردند تا بهترین و غنی‌ترین تفسیر قرآن را می‌داشتیم.



((تفسیر قرآن با فهم و ذوق عرفانی))

جمعی از دانشمندان و بزرگان متصوفه بعضی از آیات قرآن را با ذوق عرفانی تفسیر کرده‌اند که حتی در احادیث کوچکترین اشاره‌ای به آن معنی نشده است بلکه بعضی از آنها خلاف صریح قرآن و روایات است.

آیا این گونه تفسیر ممکن است صحیح باشد؟! یا آنکه طبق آنچه در بالا تحقیق شد از مصادیق تفسیر به رأی است.

جمعی از اهل کمیسیون تحقیق و بررسی منهج صحیح از تفسیر قرآن معتقد بودند که این نوع تفسیر یک نحوه برداشتی است که هر کسی حق دارد از آیاتی که تلاوت می‌شود داشته باشد و این را تفسیر به رأی نمی‌گویند عیناً مانند کسی که تفأل به قرآن می‌زند و یا استخاره می‌کند و از آیه مورد نظر خود مطلبی را اقتباس می‌نماید.

من در جواب آنها گفتم: تمام دانشمندان و حتی اهل همین کمیسیون متفقند که قدر مسلم از تفسیر به رأی این است که انسان معنائی را در نظر بگیرد و سپس آیه‌ای را و یا بخشی از قرآن را با نظر خود تطبیق کند.

اهل ذوق و عرفان یعنی آن دسته از این عده که پایبند به احادیث و روایات در تفسیر قرآن نیستند علاوه بر آنکه عیناً این عمل را انجام می‌دهند مطالب خود را در کتابها نوشته و

در اختیار مردم گذاشته و نام کتاب خود را تفسیر قرآن می‌گذارند، این عمل با برداشتهای شخصی که اکثراً از افکار افراد تلاوت کننده تجاوز نمی‌کند بسیار فرق دارد و به علاوه معلوم نیست که اگر کسی در همین موارد هم بگوید مقصود خدای تعالی از این آیه شریفه همان برداشت من بوده است خطا نکرده باشد.

تا چه رسد به مطالبی که بعضی از عرفاء با ذوق عرفانی بر خلاف حتی صریح قرآن و طبق رأی خود در کتابها و تفاسیرشان نوشته‌اند و به دست مردم داده‌اند.

آیا آنچه ((محمی الدین عربی)) در کتاب ((فصوص)) در فصّ هارونی و در فصّ عیسوی مبنی بر آنکه حضرت ((موسی(علیه السلام))) برادرش را مورد سرزنش قرار داد که چرا نگذاشتی مردم گوساله را بپرستند مگر نمی‌دانی که خدای تعالی دوست دارد در هر صورتی پرستیده شود و یا در همان کتاب در فصّ عیسوی معتقد است که مسیحیان به آن جهت کافر شدند که الوهیت را منحصر به مسیح نمودند و اگر می‌گفتند: عیسی و سائر موجودات همه خدا هستند کافر نبودند! تفسیر به رأی نیست؟!

آیا آنچه ((شیخ محمود شبستری)) در کتاب ((درس دین)) در آیه ((وَلَا تُغْوِيَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ))^۱ تفسیر می‌کند که شیطان افسری است که در دربار حضرت حق مأموریت دارد که بیگانگان را مانع از ورود به دربار الهی شود و الاً به مخلصین کاری ندارد! تفسیر به رأی نیست؟

صدها نمونه دیگر که اگر کسی به کتب آنها که به عنوان تفسیر و یا غیر تفسیر نوشته‌اند مراجعه کند کاملاً متوجه معنی واقعی تفسیر به رأی می‌گردد.

و بالأخره هر مطلبی که اهل ذوق و عرفان در تفسیر قرآن گفته‌اند و در احادیث و روایات لااقل مضمون آن ذکر نشده و تنها به ذوق خودشان اکتفاء کرده‌اند تفسیر به رأی است حال می‌خواهد آن شخص از بزرگترین عرفاء و دانشمندترین فلاسفه باشد و یا از افراد معمولی باشد فرقی نمی‌کند.

۱- سورة حجر آیه ۴۰ و سورة ص آیه ۸۳

((تفسیر قرآن بوسیله گفتار و فهم اصحاب پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و اله)))

جمعی معتقدند که چون اصحاب ((پیامبر)) گرامی اسلام (صلی الله علیه و اله) در وقت نزول قرآن خدمت آن حضرت بوده و از اشارات و کنایات قرآن مطلع اند می توان به گفتار و تفسیر آنان اکتفاء کرد و بوسیله کلمات آنها قرآن را تفسیر نمود.

این روش به دو جهت نمی تواند راه صحیحی برای فهم حقایق و تفسیر قرآن باشد. اول آنکه: کلمات صحابه ((پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله))) منهای عترت آن حضرت آن قدر زیاد نیست که بتواند تمام قرآن را تفسیر کند پس طبعاً نباید منهج ناقصی را راه کاملی برای تفسیر قرآن دانست.

دوم آنکه: اگر چه صحابه ((پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و اله))) به شأن نزول و موقعیت زمانی و مکانی آیات نازل شده بهتر از دیگران متوجه بوده اند ولی شأن نزول مخصّص و مفسّر آیات نمی شود و علاوه اگر کلمات آنها متکی به فکر و ذوق خودشان باشد مسأله تفسیر به رأی شامل حال آنها هم می شود زیرا منع از تفسیر به رأی اطلاق دارد و آنها را استثناء نکرده است بلکه می توان گفت که بعضی از آنها برای مقاصد شخصی خود هم از آیات قرآن استفاده

می کرده اند ولی در عین حال اگر آنها در شأن نزول و یا موقعیت زمانی و مکانی آیات قرآن سخنی گفته، در صورتی که مورد وثوق بوده و غرضی در کارشان نباشد بسیار قابل استفاده است و به فهم معانی ظاهری قرآن کمک می کند ولی برای تفسیر قرآن به هیچ وجه کافی نخواهد بود.



((تفسیر موضوعی قرآن کریم))

اما تفسیر موضوعی که اخیراً متداول شده به هیچ وجه سابقه ای بین مفسرین به عنوان تفسیر قرآن ندارد و نباید آن را در ردیف مناهج تفسیری قرآن کریم قرارش داد زیرا دسته بندی و جمع آوری آیات قرآن در موضوع خاصی تفسیر قرآن نامیده نمی شود. به عبارت واضحترگاهی می توان قرآن را موضوع بندی کرد و سپس آن را تفسیر نمود که البته در این صورت بهتر ممکن است موضوعات قرآن به وسیله روایات تفسیر شود چنانکه ما در بالا ذکر نمودیم.

نوع دوم آنکه طبق اعتقاد بعضی از مفسرین نباید دست به ترکیب و ترتیب آیات قرآن زد و به همان سبکی که تنظیم شده باید آن را تفسیر نمود زیرا اگر سبک قرآن را بهم زدیم بعضی از معانی و مطالب ظریفی که در پشت سر هم قرار داشتن آیات قرآن وجود دارد از بین می رود.

به هر حال ملاحظه فرمودید که تفسیر موضوعی را نباید در ردیف مناهج تفسیری قرآن کریم قرار داد به علاوه که کاملاً این روش جدید است و ما در مقدمه بحث گفتیم ممکن

نیست خدای تعالی و ((پیامبر اکرم(صلی الله علیه و اله))) و ((ائمه اثنی عشر (علیهم السلام))) منهجی برای تفسیر قرآن در گذشته پیشنهاد نکرده باشند.

شاید بعضی بگویند که: این روش در تفسیر قرآن سابقه بسیار طولانی دارد زیرا هر کس که می خواسته در هر زمان درباره موضوعی از موضوعات اسلامی کتابی بنویسد، ابتدا آیاتی که در آن موضوع نازل شده جمع آوری می کرده و سپس شرح و تفسیری درباره آن موضوع می داده و مطلب خود را در کتابی ارائه می نموده است.

ما می گوئیم درست است که این کار انجام می شد و باید هم انجام شود ولی تا بحال کسی این عمل را بعنوان تفسیر موضوعی قرآن کریم انجام نداده است.

و بالأخره عمده اشکال در این است که ما بخواهیم این عمل را در ردیف مناهج تفسیری قرآن شریف قرار دهیم که طبیعی است این منهج در این ردیف قرار نمی گیرد.



((تفسیر قرآن بوسیله خود قرآن))

این روش مانند روش قبل کاملاً ابتکاری و جدید است و فکر نمی‌کنم قبل از تفسیر ((المیزان)) کسی از این منهج با این توسعه استفاده کرده باشد و مرحوم استاد بزرگوارمان ((علامه طباطبائی)) هم مدّعی نیستند که این منهج برای تمام آیات قرآن قابل استفاده باشد زیرا در آیات احکام و بسیاری از آیات و معارف قرآن کریم نمی‌توان از این منهج استفاده کرد و خود ایشان آنها را به فقهاء و فقه ارجاع می‌دهند.

بنابر این منهجی که ناقص باشد و صددرصد نتواند تمام قرآن را تفسیر کند نمی‌تواند منهج واقعی و کاملی که در همه جا مفید واقع شود، بوده باشد.

طرفداران این نحوه از تفسیر قرآن می‌گویند: اولاً قرآن خود نور است و نور احتیاج به استضاءه از نور دیگر ندارد، لذا قرآن خودش باید مفسّر خودش باشد و نیازی به کلمات ((پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله))) و ((ائمه اطهار (علیهم السلام))) که به وسیله آنها توضیح داده شود نخواهد داشت.

ما در جواب می گوئیم: درست است که قرآن نور است ولی کلمات ((پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله))) به تصدیق قرآن کریم که فرموده: ((وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ))^۱

لااقل آنچه را در موضوع شریعت فرموده از جانب خدا است و جزء قرآن و وحی است زیرا طبق تحقیقاتی که در بالا به عرض رساندم اگر چه سائر کلمات ((رسول اکرم (صلی الله علیه و اله))) از آیات قرآن نیستند ولی آنها تفسیر قرآن محسوب می شوند. بنابر این وقتی قرآن فرموده این کتاب نور است اگر چه محط نظر همان متن قرآن شریف بوده است ولی به خاطر آنکه احادیث و روایات با قرآن از نظر معنی عینیت دارند آنها هم منظور بوده و نمی توان احادیث و روایات را از قرآن جدا دانست و معنی ((لن یفترقا)) (هرگز این دو از هم جدا نمی شوند) که در حدیث ثقلین ذکر شده همین است.

در اینجا ممکن است طرفداران این منهج از تفسیر قرآن بگویند: روایات بسیاری وارد شده است که بعضی از قرآن بعضی دیگر را تفسیر می کند پس منظور چیست؟

ما در جواب می گوئیم: با توجه به توقیفی بودن منهج تفسیری قرآن و بر فرض صحت سند و دلالت (که در هر دوی اینها حرف است) این روایت تنها مطلبی را ممکن است بیان کند این است که بعضی از آیات قرآن مفسر بعضی آیات دیگر است یعنی در حقیقت ماهیت و طبیعت قرآن این گونه است که بعضی از آیات بعضی دیگر را تفسیر می کند و ((ائمه اطهار علیهم السلام))) از یک مطلب کلی و واقعی خبر داده اند این بیان عیناً مانند این است که گفته اند قرآن تفسیر دارد حالا آیا به ما اجازه داده اند که از آیه ای تفسیر آیه دیگری را بیان کنیم؟ قطعاً خیر، زیرا همان گونه که در تفسیر قرآن تنها با گفتن اینکه قرآن تفسیر دارد نمی توانستیم به رأی خود قرآن را تفسیر کنیم، هم چنین نمی توانیم با این جمله یعنی حدیث مذکور که می گوید بعضی از قرآن بعضی دیگر را تفسیر می کند استفاده ترخیص درباره این منهج تفسیری قرآن بنمائیم و به علاوه می توان از بعضی احادیث استفاده نمود که از این منهج مردم عادی را همان گونه که از تفسیر به رأی منع کرده اند از این عمل هم منع نموده اند زیرا

در حدیثی که ((عیاشی)) در تفسیرش و ((برقی)) در ((محاسن)) و ((شیخ صدوق)) در کتاب ((ثواب الاعمال)) و کتاب ((معانی الاخبار)) نقل کرده ((امام صادق (علیه السلام))) فرمودند: ((ما ضرب رجل بعض القرآن ببعض الا وكفر)).^۱

مرحوم ((شیخ صدوق)) در ((معانی الاخبار)) می گوید: از استادم ((ابن ولید)) سؤال کردم که: معنی این حدیث چیست. فرمود: اگر معنی و تفسیر آیه ای را بوسیله تفسیر آیه دیگری بگوئی و از کوبیدن بعض قرآن به بعض دیگرش تفسیر آن را استخراج کنی کافری. و بالأخره از مطالب فوق چنین استفاده می شود که یکی از خصوصیات قرآن این است که بعضی از آن بعض دیگر را اجمالاً تفسیر می کند و از این راه پیشوایان دین یعنی ((پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله))) و ((ائمه اثنی عشر)) برای تفسیر قرآن استفاده کرده اند ولی چون ممکن است غیر معصوم و آنهایی که از بیان ((پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله))) مستقیماً تفسیر قرآن را دریافت نکرده اند به خطا بیافتند و مبتلاء به تفسیر به رأی گردند آنها را از این روش نهی فرموده و همان گونه که درباره تفسیر به رأی می گوید: ((من فسّر آیه من کتاب الله فقد كفر)) همچنین فرموده: ((ما ضرب رجل بعض القرآن ببعض الا وكفر)).

این دو مضمون یک مفهوم دارد زیرا کسی که آیه ای را به آیه دیگر تفسیر می کند حتماً مبتلاء به تفسیر به رأی خواهد شد و کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر کند کافر است. این بود آنچه من در کمیسیون گروه تخصص مناهج تفسیری قرآن کریم در مرکز ((دار القرآن الکریم)) ارائه دادم امید است مرضی حضرت ((بقیة الله)) روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء قرار گیرد.

بیست و هفتم رجب ۱۴۰۹

سید حسن ابطحی

۱- ثواب الاعمال صفحه ۲۴۹ و معانی الاخبار صفحه ۱۹۰، محاسن برقی صفحه ۲۱۲، تفسیر

عیاشی جلد اول صفحه ۱۸.

مقالہ دوم

اثبات اعجاز قرآن کریم



عکس، هنگامی است که حضرت آیه الله العظمی گلپایگانی (ره) برای شرکت کنندگان در کنفرانس سخنانی بیان می فرمایند.

((اعجاز قرآن کریم))

در بیست و هفتم رجب ۱۴۱۰ هجری قمری سالروز مبعث حضرت ((خاتم انبیاء(صلی الله علیه و اله))) با دعوت ((دار القرآن الکریم)) در قم برای دومین کنفرانس تحقیقاتی علوم و مفاهیم قرآن کریم حضور یافتیم. این کنفرانس برای تحقیق در مسأله اعجاز قرآن تشکیل شده بود، محققان و اساتید فراوانی از حوزه و دانشگاه از تمام کشور در مرکز ((دار القرآن الکریم)) حضور داشتند، سخنرانها و کمیسیونها، بسیار پر بار و پر ارزش بود، هر یک از دانشمندان نخبه و مفسرین با عظمت قرآن که از عالم تشیع گرد یکدیگر جمع شده بودند درباره وجود اعجاز قرآن مطالبی مطرح فرمودند من هم که یکی از اعضاء این کنفرانس بودم و گاهی به عنوان هیئت رئیسه انتخاب می شدم مطلبم را زیر عنوان ((وجوه اعجاز قرآن)) تقدیم به این کنفرانس نمودم که در همان کنفرانس به چاپ رسید و بین علماء و دانشمندانی که دعوت شده بودند پخش شد و آن مطالب اینها است:

((معنی معجزه))

به نظر من بهترین معنی معجزه همان چیزی است که خدای تعالی در قرآن در آیات ۲۳ سورۀ بقره و ۳۸ سورۀ یونس و ۱۳ سورۀ هود و آیه ۸۸ سورۀ اسری به آن اشاره فرموده و میگوید: ((اگر جنّ و انس پشت به پشت هم بدهند و بخواهند مانند این قرآن را به کمک یکدیگر بیاورند، نمی توانند)) زیرا ((معجزه)) از عجز گرفته شده و عجز به معنی ناتوانی است پس معجزه پدیده‌ای است که تمام عوامل طبیعی از ایجادش ناتوان باشند و عقل هر عاقلی این چنین پدیده‌ای را مربوط به طبیعت نداند.^۱

و به عبارت علمی معجزه فاعل است و از عجز گرفته شده یعنی غیر فاعلش که خدای تعالی باشد دیگران عاجزند از انجامش.^۲

بنابر این اگر جنّ و انس که دو گروه عاقل و متفکر عالم خلقت اند نتوانند مثل قرآن را بیاورند به طریق اولی بقیۀ موجودات عالم خلقت که مادون این دو نوع از مخلوقات و اهل علم و فکر و عقل نیستند نمی توانند کتابی مثل قرآن را بیاورند.

پس قرآن با این بیان و این آیات که آنها را مفسرین، آیات ((تحدی)) می نامند معنی اعجاز را برای خود ثابت کرده و می گوید: که من معجزه‌ام و کسی غیر از خدا نمی تواند مثل مرا بوجود آورد.

۱- ((قُلْ لِّیْنَ أَجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَیْ أَنْ یَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا یَأْتُونَ بِمِثْلِهِ

وَلَوْ كَانَتْ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیرًا))

۲- از تحقیق در کتب لغت مانند: اقرب الموارد - مختار الصحاح - معجم متن اللغة - لسان العرب - لغتنامه دهخدا - المنجد و غیره استفاده می شود که کلمۀ معجزه اسم فاعل است به معنی عاجز کننده بوده و هاء آن برای مبالغه است.

((فائده اثبات اعجاز قرآن))

اگر ما بتوانیم معجزه بودن قرآن را همان گونه که خود قرآن مدّعی است ثابت کنیم، طبعاً خدا را ثابت نموده و یکی از دلائل محکم اثبات وجود خدا را بیان کرده ایم زیرا اگر ثابت شود که هیچ نیروئی در عالم خلقت نمی تواند این پدیده را بوجود آورد و حال آنکه بوجود آمده، پس باید به نیروی مافوق طبیعت که دانا و حکیم است و می تواند قرآنی را که دانشمندان جنّ و انس از آوردنش عاجزند ایجاد کند معتقد شد و آن قدرت دانا و توانا جز خدای تعالی نمی تواند چیز دیگری باشد.

به علاوه به این وسیله رسالت حضرت ((رسول اکرم(صلی الله علیه و اله))) را که آورنده این معجزه از جانب خدا است اثبات نموده ایم زیرا ممکن نیست که خدای تعالی یک چنین قدرت نمائی فوق العاده ای را در اختیار کسی بگذارد که او به دروغ ادّعای رسالت کرده باشد. و سوّم آنکه محتوا و علوم قرآن مجید به طور کلیّ حجّیت پیدا می کند و باب علوم واقعی به روی ما باز می شود و با توجّه به آنکه قرآن بیان کننده همه علوم و معارف و حقایق است طبعاً ثروت علمی بی نهایت خوبی و باب معارف قرآن مجید از همین جا به روی ما باز می شود.



((اثبات اعجاز قرآن))

بعضی از مفسرین در تفسیر آیه ۲۳ سوره بقره که می فرماید: ((وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ))

(اگر درباره نزول قرآن از جانب خدا بر ((پیامبر)) در شک هستید یک سوره از مثل او بیاورید.) گفته اند: که ضمیر «مِثْلِهِ» (مثل او) ممکن است هم به ((پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله))) برگردد و هم ممکن است به قرآن برگردد و هم ممکن است به هر دوی آنها برگردد.

یعنی اگر جنّ و انس پشت به پشت هم بدهند و بخواهند مثل قرآن را بیاورند نمی توانند و هم اگر بخواهند مدّعی شوند که یک سوره قرآن را روی جریان طبیعی از مثل پیامبری که درس نخوانده و از جایی و کسی مطلبی استفاده نکرده آورده شود ممکن نخواهد بود و برخلاف طبیعت است بنابر این تفکر تحدی قرآن که به معنی خصم را به پیش خواندن و او را عاجز کردن است، هم درباره آوردن قرآن از مثل ((پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله))) و هم درباره محتوای آن از نظر مطالب اعجازآمیز قرآن میباشد. به عبارت واضحتر قرآن از دو نظر معجزه است.

اول: از جهت خصوصیات که در آورنده آن یعنی ((پیامبر اسلام (صلی الله علیه و اله))) بوده که درس نخوانده و مطلبی از کسی و یا از جایی استفاده نکرده می باشد زیرا در این آیه بخصوص که با کلمه «مِّنْ مِّثْلِهِ» ذکر شده بطور وضوح منظور از مثل پیامبری که درس نخوانده و از کسی چیزی یاد نگرفته می باشد.

دوم: از جهت آنکه وقتی به اعماق و مطالب علمی و تحقیقی و پیشگوئی ها و فصاحت و بلاغت قرآن توجه می شود کاملاً روشن می گردد که اگر جنّ و انس بخواهند پشت به پشت هم بدهند نمی توانند مثلش را بیاورند، می باشد زیرا در سوره یونس می فرماید: ((فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ)) (بدون مَن) که در اینجا منظور سوره ای از قرآن است.

بنابر این، مطلب ما در این بخش به دو فصل تقسیم می گردد.

فصل اوّل

((اعجاز قرآن از جهت خصوصیات آورنده آن))

اعجاز قرآن از جهت خصوصیات که در آورنده آن بوده است. بدون تردید و به اتفاق تمام مورّخین ((پیغمبر اسلام(صلی الله علیه و اله))) مدّعی بوده است که درس نخوانده و مطلبی را از جایی جز از خدای تعالی استفاده نکرده و تعلیم نگرفته است. اگر ما بتوانیم این ادّعا را اثبات کنیم بدون تردید آوردن قرآن از یک چنین فرد درس نخوانده ای معجزه است.

امّا اثبات این مطلب خیلی ساده است، احتیاجی به بحثهای عمیق علمی و فلسفی ندارد فقط کافی است یک مقدار از نظر تاریخ و وضع جغرافیائی و اجتماعی شهر مکه به عقب برگردیم و زمان بعثت ((پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و اله))) را در مکه در نظر بگیریم که اگر این کار را انجام دادیم یقین می کنیم که ((پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و اله))) درس نخوانده و از کسی، چیزی یاد نگرفته است.

((و ما در اینجا با هفت مقدمه خیلی ساده این مطلب را توضیح می دهیم.))

مقدمه اوّل:

شهر مکه مثل امروز نمی توانسته جای بزرگی بوده باشد زیرا زندگی هر اجتماعی بخصوص در آن روزگار مربوط به مقدار آبی بوده که در سرزمین محلّ زندگی آنان وجود داشته است.

و تردیدی نیست که در آن زمان و حتّی امروز تنها آبی که در مکه وجود داشته و دارد یک حلقه چاهی بوده که اسمش ((چاه زمزم)) است .

از این چاه در آن روزگار تنها با سطل و ریسمان آب می کشیدند و از این طریق در آن هوای گرم و سوزان زندگی خود و حیواناتشان را ادامه می دادند. آنان در آن روزگار مثل امروز نمی توانستند از وسائل موتوری و لوله کشی و برق و یا لاقل از همان چاه بوسیله موتور، آب زیادی در اختیار مردمی که می خواهند در آنجا زندگی کنند بگذارند به علاوه سرزمین مکه چون از کوههای سنگی تشکیل شده و جز همان محلی که «چاه زمزم» در آنجا وجود دارد جای دیگری قابل برای چاه زدن نبوده و مردم مکه نمی توانستند در جاهای دیگر چاهی برای استفاده خود حفر کنند حتی بعضی از دانشمندان زمین شناس معتقدند که چاه زمزم هم از نظر زمین شناسی غیر عادی حفر شده است.^۱

۱- از آیات قرآن کاملاً استفاده می شود که سرزمین مکه غیر قابل کشت و زرع بوده زیرا آب نداشته است.

کتاب «تاریخ الرسل و الملوك طبری» به نقل از کتاب «مسجد الحرام و کعبه» می گوید: چاهی غیر از زمزم در زمان بعثت «رسول اکرم» نبوده. «تاریخ یعقوبی» می گوید: در زمان «منصور دوانیقی» برای تأمین آب مردم مکه آبی را از دوازده مایلی مکه در مجراهای قلعی جاری ساخت و به مکه آورد که به برکه «ام جعفر» معروف گردید.

کتاب «مسجد الحرام و کعبه» می گوید: تاریخ نویسان اصلاً برای مکه قنات و چاهی ذکر نکرده اند حتی در زمان «معاویه» آب از خارج مکه و در زمان «هارون الرشید» از خارج مکه در حدود ۳۵ کیلومتری شمال شرقی عرفه در منطقه حنین به دستور همسرش «زبیده» آب قناتی را به مکه آوردند که به چشمه زبیده یا قنات حنین معروف گردید.

کتاب «حرمین شریفین» می گوید: شاهد بر اینکه در مکه چاهی غیر از چاه زمزم نبوده این است که در زمان «جعفر عباسی» آب زمزم بسیار کم شد و به همین جهت مردم در تشنگی شدیدی قرار گرفتند و چنانکه آبی و چاهی غیر از زمزم حتی در زمان «منصور عباسی» وجود داشت مردم به تشنگی گرفتار نمی گشتند.

بنابر این مکه همواره مورد تهدید کم آبی بوده است و به غیر از چاه زمزم در آن چاهی دیگر وجود نداشته است و اصولاً موقعیت جغرافیائی مکه به صورتی است که بارانهای منظم و زیاد هم

((این مقدمه برای آن بود که بگوئیم: جمعیت مکه در آن زمان خیلی زیاد نبوده و بلکه نهایت از یکصد خانوار تجاوز نمی کرده است. زیرا اطراف این مقدار از آب در آن اراضی سوزان بیشتر از این جمعیت نمی توانسته اند زندگی کنند.))

مقدمه دوّم:

((پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و اله))) از معروفترین مردم مکه بوده است، زیرا خانواده آنها کلیددار کعبه و مالک ((چاه زمزم)) و پدر و جدش رئیس و بزرگتر قریش بوده اند این موضوع به قدری در تاریخ واضح است که احتیاج به شرح و بیان زیادتیری ندارد.^۱

((این مقدمه برای آن بود که بگوئیم: شکی نیست که اگر خانواده معروف و مشخص در قریه ای که حدوداً صد خانوار بیشتر ندارد وجود داشته باشد قطعاً تمام اعمال و رفتار آنها کاملاً زیر نظر اهل آن محل بوده و نمی توانند کارهایی از قبیل مدرسه رفتن و مدارک علمی گرفتن خود و فرزندان را از اهل آن قریه بالاخص اقوام نزدیکشان مخفی کنند.))

در آن نمی بارد و فقط گاهی بارانهائی به ندرت می باریده است و هوائی بسیار گرم و خشک را دارا است و به واسطه احاطه کوههای آن به شدت خشک است.

((معجم البلدان یا قوت حموی)) جلد ۵ صفحه ۱۸۷ می نویسد: در مکه آب جاری وجود ندارد، آبهای آن از آسمان (یعنی از باران) است و برای اهل مکه چاههائی که آب مشروب داشته باشد وجود ندارد (غیر از زمزم).

۱- ((دایرة المعارف فرید وجدی)) جلد ۹ صفحه ۳۵۸ می نویسد: امّا بنی هاشم عظمت امرشان خصوصاً در زمان عبدالمطلب بن بنی هاشم جدّ ((پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله))) (که سلطنت او بعد از حمله فیل عظیم و شهرتش منتشر و قبائل عرب از او ترسان شدند) به اوج رسیده و اعراب از همه جهات قصد او کردند.

((تاریخ قرون وسطی)) (آلبرماله) صفحه ۹۵ می گوید: حضرت ((محمد (صلی الله علیه و اله))) از قبیله با نفوذ قریش بود، لکن در شش سالگی یتیم ماند.

مقدمه سوّم:

در مکه و بلکه در جزیره العرب، مردم باسواد و متمدنی وجود نداشته و بلکه دارای تعصّبات جاهلانّه فوق العاده زشتی هم بوده اند.

حضرت ((علی ابن ابی طالب)) (علیه السلام) فرموده:

((وقتی که خدای تعالی ((پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و اله))) را مبعوث

فرمود حتی یک نفر از عربها خواندن و نوشتن را نمی دانست.))^۱

و این مطلب در تاریخ و نهج البلاغه بسیار تکرار شده است.

بکله آنچه در بین مردم آن سامان بیش از هر چیز شایع بوده خرافات و اعمال وحشیانه و دور از اخلاق و امتیازات نژادی و خونریزی ها و فرضیات غیر علمی بوده است.

قرآن درباره آنها فرموده: ((وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُم مِّنْهَا))^۲ یعنی: شما

مردم عرب لب گودی آتش جهل و بدبختی بسر می بردید خدا شما را بوسیله بعثت ((پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و اله))) نجات داد.

و بالآخره وضع اخلاقی و فرهنگی مردم جزیره العرب بخصوص مردم مکه به قدری بد بوده که بعدها نام آن زمان را جاهلیّت و اسم مردم آن عهد را مردم زمان جاهلیّت گذارده اند و بدترین عقوبت کسی که عمل زشتی را انجام می داد، این بود که بگویند او با مردم زمان جاهلیّت محشور می شود.

آنها فرزندان خود را زنده به گور می کردند و به هیچ وجه در رسومات و روشهای غلط خود توجّهی به عقل و وجدان نمی نمودند و نادانی آنها به حدّی بود که در هیچ زمان هیچ جمعیتی تا آن حد نادان نبوده اند.^۳

۱- ((ان الله بعث محمد صلی الله علیه و آله و یس احد من العرب یقرء کتاباً)) خطبه ۳۳

نهج البلاغه.

۲- سوره آل عمران آیه ۱۰۳.

۳- ((تاریخ عرب)) جلد اوّل صفحه ۳۴ درباره حالات عرب قبل از بعثت ((پیامبر اسلام

(صلی الله علیه و اله))) می نویسد: غارت، اقتصاد چوپانی جامعه بدوی بدون رسوخ کامل دارد حتی قبائل مسیحی مانند بنی نعلب از رسم غارت پیروی می کنند. ((قطامی)) شاعر عصر اوّل اموی

ضمن شعری اصول غارتگری را توضیح داده می گوید: ((کار ما غارتگری و هجوم به همسایه و دشمن است و گاه هم اگر جز برادر خویش کسی را نیابیم او را غارت می کنیم)).

((تاریخ عرب)) جلد اول صفحه ۳۶ می گوید: نفوذ دین در روح (بدوی) چندان راسخ نبوده است، قرآن مردم بدوی را به شدت کفر و نفاق وصف می کند.

قبیله، اساس اجتماع بدوی است... اگر مقتول از قبیله دیگری بود رسم انتقام اجراء می شد و هر یک از افراد قبیله قاتل در این خطر بود که جان خود را به عوض مقتول از دست بدهد... گاه می شد خونخواهی چهل سال طول می کشید چنانچه در جنگ ((سبوس)) که میان بنی بکر و تغلب بود، مورخان به تأکید می گویند: که در همه ایام عرب (جنگهای قبایلی در ایام جاهلیت) خونخواهی باعث اساس جنگ می شد... قبیله حق دارد که از افراد تقاضا کند از همسران خود دوری گیرند این فکر راسخ... در حقیقت تکامل خودپرستی فرد است که در شخصیت قبیله تجلی می کند طبعاً به این نتیجه می رسد که قوم و قبیله دیگر را شکار قانونی خویش بداند.

... کلمه عرب از جهت اشتقاق یک کلمه سامی است به معنی صحرا یا مقیم صحرا.

فصول بت پرستی بدویان، مظاهر آفتاب پرستی، دختران خدا، اخلاق بدویان از دریچه اشعار کتاب تاریخ عرب جلد اول در تأیید این مقدمه قابل ملاحظه است.

((تاریخ عرب)) جلد اول صفحه ۱۰۹ می نویسد: تاریخ بدویان غالب گزارش جنگهای چریکی است که نزد عربان بعنوان ایام عرب معروف است و ضمن آن غارت و چپاول رواج داشت و خون کمتر ریخته می شد در همه ایام عرب... در آغاز کار میان عدّه کمی در نتیجه اختلاف مرزی یا اهانت شخصی زدوخوردی رخ می داد و خیلی زود کشاکش این گروه محدود مشتعل همگان می شد.

کتاب مذکور صفحه ۱۱۹ می گوید: سرزمین عربستان تا قبل از ظهور اسلام همواره زیر سیطره امپراطوران مصر، کلد و آشور، ایران و یونان و روم قرار داشت و حکومتهای قبیله ای که بیشتر با هم در حال جنگ بودند هر یک در ناحیه ای حکمرانی می کردند.

ترجمه تاریخ قرون وسطی (آلبرماله دژول ایزاک) صفحه ۹۵ می نویسد: در گل عرب آثار جهالت و ملکات ناجوانمردی به وضوح شگفت آوری سرشته بود مثلاً چون تولّد دختر را مصیبت می دانست دختر تازه مولود خود را زنده به گور می کرد... به غارتگری ولع داشت.

... قبایل عرب بتهای خود را نیز در کعبه گذاشته بودند، عدد این بتها به سصد می رسید.

((این مقدمه را بخاطر این جهت عنوان کردیم که بگوئیم:
 ((پیغمبر اسلام(صلی الله علیه و اله))) نمی توانسته از هر کسی سخنی یاد
 بگیرد و از مردم مکه مطالب علمی قرآن را افواهاً بیاموزد.))



ترجمه ((تاریخ تمدن توین جی)) صفحه ۴۴۲ می نویسد: (قریش) از هیچ نو بی رحمی ایا نداشتند
 آنها می دانستند رونق بازارشان بسنگی تمام به تشریفات مذهبی شان دارد، آنها می دانستند که
 اگر دعوت ((محمد(صلی الله علیه و اله))) به سوی خدای یکتا همه جا گیر شود کعبه که جایگاه
 خدایانشان بود از کار می افتد.

((دائرة المعارف مصاحب)) جلد دوّم صفحه ۱۷۰۸ می گوید: زندگی در شبه جزیره عربستان
 بر پایه نظام قبیله ای بوده است. (اعمّ از شهری و بیابان نشین) چه بسا برای خونخواهی یک فرد
 جنگهای طولانی میان قبایل صورت می گرفت.

((دائرة المعارف مصاحب)) جلد دوّم صفحه ۱۷۱۰ می گوید: از تحقیق در روایات و اخبار
 نویسندگان اسلامی و کنیه های پیدا شده در عربستان بر می آید که در میان ساکنین شبه جزیره
 عربستان پرستش ارواح و اجداد و اصنام رواج داشته است.
 آنچه دلالت بر وجود نوعی توتمیسم (اعتقاد به توتّم) در میان عرب قبل از اسلام دارد،
 نامگذاری عده ای از اشخاص و قبایل به نام حیوانات از قبیل کلب، ذئب، ذئب، لاک پشت، ضبّ
 (سوسمار) و غیره، داشتن تعاویذ و استخوان حیوانات.

در سال ۱۹۶۲ بر اساس آمار ۹۷/۵ در صد مردم عربستان بی سواد بوده اند. (نظری اجمالی
 به کشورهای عربستان صفحه ۹).

مقدمه چهارم:

اطراف مکه در آن زمان شهر و یا قریه آبادی که اوضاعش بهتر از مکه باشد وجود نداشته و شهر ((یثرب)) که آن روز و امروز آن را ((مدینه)) می نامند، متجاوز از چهارصد کیلومتر با مکه فاصله داشته است و از شهر جدّه در آن زمان اثری نبوده و آبادی این شهر از زمانی که کشتیها و هواپیماها کنار آن لنگر انداخته و فرود آمده اند، آغاز شده و در عین حال در آن زمان با مکه متجاوز از دو روز راه بوده است.

((این مقدمه را از این جهت آوردیم که بگوئیم: ((پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و اله))) نمی توانسته مخفی به شهرهای نزدیک برای تحصیل علم و دانش، دور از چشم اهل مکه بخصوص اقوام و خویشاوندانش برود و آنچه می دانسته از آنها یاد بگیرد زیرا شهر نزدیکی وجود نداشته است.))

مقدمه پنجم:

در آن زمان اگر کسی می خواست مسافرتی به شهرهای دیگر بکند ناگزیر بوده که با قافله و با همشهریان و آشنایان انجام دهد و به تنهایی به هیچ وجه مسافرت برایش امکان نداشت.

و لذا هر زمان ((پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و اله))) قبل از بعثت می خواسته مسافرتی بکند جمعی از قریش و هم محلّیها همراه او بوده اند و او را تنها نمی گذاشته اند.

((این مقدمه را متذکر شدیم که بگوئیم: ((پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و اله))) نمی توانسته به شهرهای دور بدون اطلاع اهل محل برود و از علماء آنجا چیزی یاد بگیرد.

و به علاوه حضرت ((رسول اکرم (صلی الله علیه و اله))) غیر از دو مسافرت که یکی قبل از بلوغ با عمویش حضرت ابوطالب با قافله مکه، به شام رفت و دیگری با غلام خدیجه با قافله مکه در بیست و پنج سالگی بوده سفر دیگری نرفته است.))^۱

مقدمه ششم:

بدون تردید وقتی ((پیغمبر اسلام(صلی الله علیه و اله))) مبعوث شد و عبادت بتها را تحریم کرد مردم مکه حتی اقوام بسیار نزدیکش (مانند عموهایش) با او دشمن شدند و کمر قتلش را بستند و به حدی با او سرسختانه عمل کردند که منجر به حبس او در ((شعب ایطالب)) و اخراج و یا فرار او از مکه به سوی مدینه گردید و حتی در مدینه هم او را راحت نگذاشتند و به سوی او مکرر لشکر کشیدند و با او جنگ کردند.

((تاریخ یعقوبی)) می نویسد:

((قریش ((رسول خدا(صلی الله علیه و اله))) را مسخره و استهزاء کردند و می گفتند: به راستی برادرزاده مان خدایان ما را بد گفته است و خردهای ما را سبک شمرده و گذشتگان ما را گمراه دانسته است و قریش به سخت ترین وجهی به آزار او پرداختند و آزار دهندگان او گروهی بودند از جمله ابولهب و حکم بن عاص، و عقبه بن ابی معیط و ... و اما آزار ابولهب از همیشه بیشتر بود و بعضی گفته اند در بازار عکاظ ((رسول خدا(صلی الله علیه و اله))) بپا خاست^۱ و مردم را به اسلام فرا خواند که عمویش در میان حرفهای او دوید و او را دروغگو قلمداد کرد. گروهی از قریش غلامان و کودکان خود را و می داشتند تا ((رسول خدا(صلی الله علیه و اله))) را استهزاء کنند.

و قضیه خالی کردن سر گین شتر بر سر و شانه ((پیغمبر اسلام(صلی الله علیه و اله))) در حال سجده، معروفتر از آن است که بیان شود و قریش به ابوطالب پیشنهاد کردند که بهترین جوان و زیباترین جوان قریش را به تو می دهیم تا فرزندت باشد و تو ((پیامبر)) را به ما واگذار تا او را بکشیم.

و نیز می گویند: مسلمانان در شکنجه زیادی به دست قریش در مکه بسر می برند برای اینکه از دین اسلام برگردند حتی بدین خاطر گروهی به حبشه مهاجرت کردند و چند نفر کشته شدند.^۲

۱- تاریخ یعقوبی جلد اوّل صفحه ۳۷۹.

۲- تاریخ یعقوبی جلد اوّل صفحه ۳۸۴.

و نیز می گویند: ((رسول خدا(صلی الله علیه و اله))) از قبیله ثقیف در طائف آزار و اذیت بسیار زیادی دید.^۱

و نیز می گویند: ((پیامبر اکرم(صلی الله علیه و اله))) از شدت اذیت قریش به شعب ابیطالب رفتند.^۲

و نیز می گویند: (قریش) از هیچ نوع بی رحمی ابا نداشتند.^۳ اینها مطالبی است که در کتب تاریخ و حتی در قرآن به صراحت ثبت است و ما در اینجا بیش از این مقتضی نمی دانیم که به آنها اشاره کنیم.

((این مقدمه برای این است که کسی نگوید ممکن است ((پیامبر اکرم(صلی الله علیه و اله))) درس خوانده باشد و اهل محل و فامیلش آن را به نفع او مخفی کرده و اظهار نکرده باشند.))

مقدمه هفتم:

قرآن در چند آیه تصریح کرده که ((پیامبر)) درس نخوانده و کسی در مطالب علمی به او کمک نکرده و حتی در مقام دفاع از او برآمده و کسانی را که این چنین نسبتی به آن حضرت می دهند نادان و بی اطلاع و ظالم و کلامشان را باطل دانسته است. در سوره عنکبوت که در مکه نازل شده و آن حضرت آن سوره را در میان همان مردم مکه مطرح کرده می فرماید:

۱- تاریخ یعقوبی جلد اوّل صفحه ۳۹۴.

۲- تاریخ یعقوبی جلد اوّل صفحه ۳۹۰.

۳- تاریخ یعقوبی توین بی صفحه ۴۴۳.

((و نبودی که قبل از این کتابی خوانده باشی و نه خطی با دست

نوشته باشی زیرا اگر این چنین بود آنهایی که بر باطل بودند یعنی کفار

در دین تو شک می کردند.))^۱

و در آیه ۱۰۵ سوره انعام در مقام دفاع از آن حضرت بر آمده و جمعی نادان را که

گفته اند او درس خوانده رد کرده و می گوید:

((یک عده ای می گویند: تو درس خوانده ای ما برای کسانی که اهل

علم و دانش اند بیان می کنیم که تو درس نخوانده ای.))^۲

و در آیه ۴ سوره فرقان در مقام رد کفار که می گویند: دیگران در تدوین قرآن به

((پیغمبر اسلام)) کمک کرده اند. فرموده:

((کسانی که کافرند (و می خواهند حق را بپوشانند) می گویند این

قرآن جز مطالبی دروغ که بر خدا بسته است چیزی نیست و دیگران به

او در تدوینش کمک کرده اند آنها کلام باطلی را گفته و به تو در این

سخن ظلم کرده اند.))^۳

۱- ((وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لَا رَتَابَ الْمُبْطِلُونَ))

سوره عنکبوت آیه ۴۸.

۲- ((وَلِيَقُولُوا دَرَسْتَ وَلِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ)).

۳- ((وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكُ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا

ظُلْمًا وَزُورًا)).

کتاب ((تاریخ عرب)) جلد یک صفحه ۱۵۴ می گوید:

((محمد صلی الله علیه و اله)) از کسی تعلیم نگرفت معذالک

کتابی بر او نازل شد که یک پنجم مردم جهان هنوز آن را جامع همه

علوم و حکمت و حاوی جمیع مطالب دینی می دانند.

((بنابر این بدون تردید ((پیغمبر اسلام صلی الله علیه و اله)) مدّعی درس نخواندن و تحصیل

علم نکردن و از کسی کمک در تدوین قرآن نگرفتن بوده است.))

(نتیجه گفتار و مقدمات فوق)

ادّعاء ما در این فصل این است که ((پیغمبر اسلام صلی الله علیه و اله)) درس نخوانده و از

کسی چیزی یاد نگرفته پس او وقتی کتابی با این همه عظمت می آورد حتماً از جانب خدا

است و محال است که بتواند از جانب خود آن را تدوین کرده باشد، پس معجزه است و

معجزه را نیروئی که مافوق طبیعت است ایجاد کرده و آن خدا است، این ادّعاء ما است حالا

با یک گفتگو با طرف هم صحبت خیالی خود مطلب فوق را توضیح می دهم.

ما گفتیم: او درس نخوانده، طرف هم صحبت ما می گوید:

از کجا معلوم می شود که او درس نخوانده؟ واز کسی چیزی یاد

نگرفته است؟

ما می گوئیم: اگر در مکه درس خوانده بود همه مردم مکه متوجّه می شدند که او درس

خوانده است، زیرا در محلّ کوچکی که حداکثر صد خانوار بیشتر جمعیت ندارد، همه کارهای

یک خانواده ای که در آن قریه معروف و مشخص اند زیر نظر دقیق اهالی آن

قریه است و آنها از اعمال این خانواده اطلاع کامل دارند پس اگر درس خوانده بود و

می گفت من درس نخوانده ام یقیناً به او اعتراض می کردند و او را دروغگو معرفی

می نمودند و با این سوژه نمی گذاشتند که کسی به او اعتماد کند و کسانی را که به او درس

داده بودند به مردم می شناساندند و او را مفتضح می کردند.

او می گوید: ممکن است ((پیغمبر اسلام صلی الله علیه و اله)) مرد با

استعدادی بوده که در میان همان جمعیت کم از هرکسی، جمله ای

یاد گرفته و آنها را تدوین کرده و به صورت کتابی در آورده و به عنوان

قرآن بدست مردم داده است.

ما می گوئیم: مردم مکه بلکه مردم جزیره العرب علاوه بر آنکه سواد نداشتند به قدری مبتلاء به خرافات و عادات جاهلانه بودند که آنها را مردم جاهل و زمان آنها را زمان جاهلیت می نامیدند بنابراین چگونه ممکن است آن حضرت از آنها چیزی یاد بگیرد و حال آنکه گفته اند.

((ذات نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش))

او می گوید: شاید ((پیغمبر اسلام(صلی الله علیه و اله))) در شهرهای اطراف مکه می رفته و از دانشمندان آنها به طوری که کسی از اهالی مکه مطلع نشود درس می گرفته و بر می گشته است.

ما می گوئیم: در گذشته متذکر شدیم که در اطراف مکه شهر نزدیکی نبوده و در آن زمان اگر کسی می خواسته به مسافرتها دور برود حتماً می بایست با قافله و همراهانی از اهالی همان محل باشد.

بنابراین، این تصوّر به کلی غلط و مردود است.

او می گوید: ممکن است ((پیغمبر اسلام(صلی الله علیه و اله))) درس خوانده باشد ولی مردم مکه که اکثراً اقوام و خویشاوندان او بوده اند بخاطر آنکه او را در این دروغ رسوا نکرده باشند به کسی اظهار نکرده و نگفته اند که او درس خوانده و این مطلب را کاملاً مخفی نگه داشته اند.

ما می گوئیم: به تواتر ثابت است و به هیچ وجه قابل انکار نیست که مردم مکه بخصوص اقوام و خویشاوندان آن حضرت دشمنان سرسخت او بوده اند تا جائی که سالهائی او را در شعب ابیطالب محبوس نموده و بعد هم بسوی او لشکر کشیدند در عین حال حتی برای یک مرتبه هم به او نگفتند تو که در فلان مکان نزد فلان کس درس خوانده ای چه اصراری داری که بگوئی من درس نخوانده و از کسی چیزی یاد نگرفته ام.

با این مقدمات ثابت شد که آن حضرت نمی توانسته درس بخواند و به هیچ وجه راهی برای درس خواندن نداشته است.

بنابراین، چگونه ممکن است بگوئیم آوردن قرآن از یک چنین فردی عمل عادی بوده و معجزه نبوده است؟!

آیا می‌شود فردی که این چنین باشد قرآنی را که حاوی جمیع قوانین سعادت بخش و مطالب عمیق علمی و مطابق با آخرین نظرات دانشمندان علوم فیزیک و شیمی و هیئت و غیره است (که ما بعضی از آنها را شرح خواهیم داد) از نزد خود بیاورد و علاوه آن را در معرض افکار عموم قرار دهد و اصرار داشته باشد در مطالب عمیق علمی آن فرو روید و سعادت دنیا و آخرت خود را از آن تأمین نمائید و بدانید که کسی جز خدای تعالی نمی‌تواند مثل این قرآن را بیاورد.

با این مقدمه عقل سلیم گواه است کسی که درس نخوانده و همیشه زیرنظر مردم کارهایش انجام می‌شده و در محیط کوچکی مثل مگه آن زمان با مردم بی‌سواد زندگی می‌کرده و با صدای بلند در میان دشمنان سرسختش می‌گفته من درس نخوانده‌ام و آنها منتظر مشاهده کوچکترین نقطه ضعفی از او بوده‌اند که او را بی‌دریغ بکوبند و می‌بینیم که آنان در این خصوص به هیچ وجه عکس‌العملی از خود نشان نداده‌اند، ثابت می‌شود که او این قرآن را از جانب خدای تعالی آورده و خدای تعالی آن را فرو فرستاده و تدوینش کرده و به شخص ((رسول اکرم(صلی الله علیه و اله))) به تنهایی و بدون ارتباط با خدای تعالی مربوط نمی‌شود.

((این بود اعجاز قرآن با توجّه به خصوصیات آورنده آن یعنی

حضرت ((رسول اکرم(صلی الله علیه و اله))).

فصل دوم

((اعجاز قرآن با توجه به محتوای آن))

ما در این فصل به آورنده قرآن هر که باشد به هیچ وجه کاری نداریم حالا او می خواهد مرد تحصیل نکرده و معلّم ندیده ای باشد یا اوّل دانشمند و نابغه جهان بشریت بوده و یا تمام دانشمندان جهان باشند، فرقی نمی کند. ادّعاء ما در این فصل این است که: ((اگر جنّ و انس پشت به پشت هم بدهند نمی توانند مانند مطالب قرآن را بیاورند)) این کار و این عمل تنها از خدای تعالی که قدرتش مافوق همه قدرتها است ممکن است، لذا آن را معجزه می نامیم و معنی معجزه جز این چیزی نیست، در حقیقت معجزه این است که کلیّه عوامل طبیعی از انجامش ناتوان و عاجز باشند.

((ابوبکر باقلانی)) در کتاب ((اعجاز قرآن)) معتقد است که: ((چون قرآن خود را حجّت

می داند پس باید معجزه هم باشد زیرا تا معجزه نباشد حجّت نیست.))

حالا بر ما است که با نشان دادن چند نمونه از وجوه اعجاز قرآن این مطالب را اثبات کنیم.

مقدمتاً باید دانست در روزی که ((پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و اله))) اعلام کرد که:

((این قرآن از جانب خداست و فرمود: اگر می گوئید من این قرآن

را از نزد خود آورده‌ام و به خدا تهمت زده‌ام شما هم ده سوره و یا یک

سوره مثل آن را بیاورید و به خدا نسبت بدهید اگر راست می گوئید.))

قطعاً این تحدی تنها در مقابل اعجاز قرآن در خصوص پیشگوئیها و مطالب

علمی آن نبوده بلکه باید معتقد شد که نسبت به مردم صدر اسلام بیشتر

در مقابل فصاحت و بلاغت آن بوده است زیرا پیشگوئیهای قرآن در آن زمان هنوز تحقق پیدا

نکرده بود تا صحت و سقم آن معلوم شود و مطالب علمی قرآن هم در خور فکر آنها در آن

زمان نبوده است.

بنابراین، مردم عربی که در آن زمان اظهار عجز در مقابل قرآن کرده‌اند

بخاطر فصاحت و بلاغت قرآن بوده و آنها در مقابل این فصاحت و بلاغت خود

را کوچک و ناتوان می دیدند و به آن ایمان می آوردند.

((فصاحت و بلاغت))

اکثر دانشمندان ادبیات عرب معتقدند که فصاحت صنعتی است مربوط به الفاظ. و بلاغت

هنری است مربوط به معانی، مرکز فصاحت دهان و دندان و زبان است ولی

مرکز بلاغت عقل و نفس و فکر است.

قرآن از جهت فصاحت اگر چه مانند سائر نوشتجات محدود به حروف معینی است

ولی فصاحت و تنظیم الفاظ قرآن به حدی اعجازآمیز است که ((شبلی شمل))

رهبر مکتب مادی در ضمن قصیده مفصلی که در عظمت فصاحت و بلاغت و حقایق قرآن

گفته و معروف است که می گوید:

((ربّ الفصاحة مصطفى الكلمات))

((قرآن خدای فصاحت و برگزیده ترین کلمات است.))

علامه ((سید هبة الدین شهرستانی)) در کتاب ((تنزیه تنزیل)) از علامه ((شریف مدنی)) در کتاب

((انوار الربیع)) تنها برای آیه ۴۴ سوره هود ((يَتَأَرَضُ أَبْلَعِي مَاءَكَ)) (تا آخر سوره) سی نوع از

صنایع علم بدیع را نقل می کند و اعجاز فصاحت قرآن را ثابت می نماید.

دانشمند مذکور در کتاب ((سبع المثانی)) تنها برای سوره حمد هفتاد مزیت از اسرا بلاغت را بیان کرده است.

مرحوم ((شیخ طوسی)) در کتاب ((جمع الجوامع)) تنها برای سوره کوثر شانزده نکته بدیعی را یادآور شده که برای بشر عادی محال است بتواند در سوره ای با این همه اختصار این همه وجوه بلاغت را بگنجاند.

و بالأخره چون ما در این جلسه بنای اختصار را داریم و نمی خواهیم مطالبمان کسل کننده باشد شما را به کتاب ((مجمع البیان)) و تفسیر تبیان و سائر کتبی که در فصاحت و بلاغت قرآن چیزی نوشته اند ارجاع می دهیم ولی برای نمونه دو آیه از قرآن را که یکی مربوط به فصاحت و دیگری مربوط به بلاغت قرآن می باشد روی میز کالبد شکافی علمی و ادبی قرار می دهیم تا صدق گفتارمان روشن گردد.

اول: آیه ۷ سوره قصص آنجا که می فرماید:

((وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ ۖ فَإِذَا خِفَتْ عَلَيْهِ
فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي ۗ إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ
مِنْ الْمُرْسَلِينَ))

((ما وحی کردیم به مادر موسی که به او شیر بده و وقتی بر جان او
ترسیدی او را به دریا بیانداز نترس و محزون مشو ما او را به تو بر
می گردانیم و از پیامبران قرار می دهیم)).

این آیه با کوتاهی عبارت دو خبر از آینده به مادر حضرت ((موسی(علیه السلام))) داده است.

اول آنکه: فرموده موسی را به مادرش بر می گرداند.

دوم آنکه: او را از پیامبران قرارش می دهد.

لذا به مناسبت جفت بودن این خبرها یازده کلمه و معنی را در این آیه یک سطری جفت
جفت آورده است.

توضیح آنکه در این آیه دو فعل ماضی، یکی ((أَوْحَيْنَا)) و دیگری ((خِفَتْ))

و دو فعل امر، یکی ((أَرْضِعِيهِ)) و دیگری ((أَلْقِيهِ)) دو فعل نهی، یکی ((لَا تَخَافِي))

و دیگری ((لَا تَحْزَنِي)) دو وزن اسم فاعل، یکی ((رَأْدُوهُ)) و دیگری ((جَاعِلُوهُ)) دو خبر و دو امر و دو وعده و دو ((فاء جواب)) و دو ((إِلَى)) و دو ((مادة خوف)) را در یک جا جمع کرده و به این وسیله فصاحت را به حد نهائی رسانده است.

دوم: آیه ۲۲ سورة انبیاء آنجا که می فرماید:

((لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا))

((اگر در زمین و آسمان خدایانی غیر از خدای واحد متعال می بود

زمین و آسمان فاسد می شد.))

دانشمندان و فلاسفه می دانند که قرآن از نظر بلاغت در این نیم سطر از آیه ۲۲ سورة انبیاء چه کرده است.

به عبارت واضح، اگر بزرگترین فلاسفه و دانشمندان دنیا بخواهند آنچه قرآن در این جمله کوتاه بیان فرموده در چندین صفحه از کتاب با عبارات علمی و فلسفی بیان کنند نمی توانند آن گونه که با این آیه با کمال سادگی بیان کرده، انجام دهند.

و اگر بخواهیم در توضیح آیه فوق چیزی بنویسیم و شرح دهیم که چگونه این آیه شریفه بلاغت را کامل کرده این کتاب، بسیار مفصل خواهد شد.

و بالأخره تقریباً هزار و چهارصد سال است که قرآن با آیات ((تَحْدِي)) دشمنان خود را به مبارزه خواسته و آنان را مورد عتاب قرار داده و می گوید:

اگر معتقدید قرآن را ((پیامبر اکرم(صلی الله علیه و اله))) از

نزد خود آورده شما هم مثل او بشرید مانند این قرآن را بیاورید

مسلم نخواهید توانست، آنجا که می فرماید:

((قُلْ لِّينِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ

هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ

ظَهِيرًا))^۱

((بگو ای ((پیامبر)) اگر انس و جنّ جمع شوند و بخواهند مانند قرآن را بیاورند نمی توانند. اگرچه تمام آنها پشت به پشت یکدیگر بدهند))

اینکه محال است و تمام قرآن برای شما زیاد است شما فقط ده سوره مثل سوره های قرآن را بیاورید.

((أَمْ يَقُولُونَ أَفْتَرَاهُ^ط قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ
وَادْعُوا مَنْ أَسْطَظَعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ)^۱

((می گویند افترا است، بگو ده سوره مثل قرآن را بیاورید و به خدا افترا بنزید و غیر خدا هر که را می خواهید به کمک خود بخوانید اگر راست می گوئید))

این هم محال است نه، ده سوره هم زیاد است شما یک سوره مثل سوره های قرآن را بیاورید که حاوی تمام خصوصیات سوره ای از سوره های قرآن باشد.

((أَمْ يَقُولُونَ أَفْتَرَاهُ^ط قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا مَنْ
أَسْطَظَعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ)^۲

((می گویند افترا است بگو شما هم یک سوره مثل قرآن را بیاورید و به خدا افترا بنزید و هر کسی را می خواهید غیر خدا به کمک خود دعوت کنید اگر راست می گوئید))

اگر یک سوره را هم نمی توانید با فصاحت و بلاغت قرآن بیاورید آن هم از مثل ((پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله))) که در محیط مناسبی زندگی نمی کرده و درس نخوانده، پس متنبّه شوید و بدانید که قادر بر این عمل نیستید و هیچگاه نمی توانید چنین کاری را بکنید پس از عذاب الهی بترسید.

۱- سوره هود آیه ۱۳.

۲- سوره یونس آیه ۳۸.

«وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّمَّنْ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ»^۱

((اگر درباره نزول قرآن بر ((پیامبر اکرم(صلی الله علیه و اله))) شکّی دارید شما هم سوره‌ای از مثل پیامبر مانند قرآن را بیاورید و شهود خود را غیر از خدا دعوت کنید اگر راست می‌گوئید پس اگر نتوانستید و هرگز هم نخواهید توانست پس از آتشی که شعله‌هایش از بدنهای انسان و سنگها است و آماده شده‌است برای کفار بترسید)).

این معنی تحدی قرآن است و به دلائلی عجز و ناتوانی عرب از آوردن مثل قرآن از نظر فصاحت و بلاغت بوده‌است زیرا اخبار غیبی و نظرات علمی بعدها درستیش کشف شده‌است.

ممکن است سؤال شود: آیا ممکن است در این مدت دشمنان بتوانند چنین عملی را برای از بین بردن نور ((خاتم انبیاء(صلی الله علیه و اله))) انجام دهند و این کار را نکنند؟ در جواب می‌گوئیم: مسلماً خیر و بلکه به قول ((مستر کرنیکوی)) انگلیسی، استاد دانشکده ادبیات و زبانهای انگلیسی و عربی وقتی اساتید دانشگاه از او سؤال کردند که درباره فصاحت و بلاغت قرآن چه می‌گوئی؟ گفت:

قرآن را برادر کوچکی است که ((نهج البلاغه)) ((نام دارد آیا برای کسی امکان دارد مانند این برادر کوچکتر را بیاورد تا ما را مجال بحث از برادر بزرگ یعنی قرآن و امکان آوردن نظیر آن باشد؟!))^۲

آنها علاوه بر آنکه این عمل را انجام ندادند به عظمت قرآن هم اقرار کردند و به حقایق آن هم ایمان آوردند.

۱- سوره بقره آیه ۲۳ و ۲۴.

۲- نقل از کتاب تنزیه تنزیل.

دکتر ((موریس)) فرانسوی درباره فصاحت قرآن می گوید:

((قرآن برترین و با عظمت ترین کتابی است که دست صنعت ازلی

برای بشریت بیرون داده است))

و وقتی از نظر تاریخ به زمان خلافت بنی امیه یعنی آنهایی که می خواستند به هر وسیله که شده اسلام را نابود کنند دقیق می شویم می بینیم جمعی از جیره خواران خود را تحریک کرده و آنها را وادار می نمودند که با قرآن مبارزه کنند و به آنها تلقین می کردند اگر بتوانید مثل قرآن را بیاورید، کار تمام است. زیرا خود قرآن این راه را برای ابطال خود پیشنهاد کرده است و آنها هم مکرر به این اندیشه فرو رفته اند ولی هیچگاه کوچکترین موفقیتی نصیبشان نشد.

((هشام بن حکم)) می گوید: چهار نفر از مشاهیر و فلاسفه مادی به نام

((عبدالکریم ابن ابی العوجاع)) و ((ابوشاکر عبدالملک دیصانی)) و ((عبدالله ابن مقفع)) و

((عبدالملک البصری)) در مکه، در خانه خدا اجتماع کرده و در مسأله حج و ((پیغمبر اسلام

(صلی الله علیه و آله))) و تمسک مسلمانان به شعائر آن و فشارهایی که مسلمین به قوت ایمان

بر خود وارد می سازند فکر می کردند تا بالآخره نظر آنها بر این شد که در مقام معارضه با

قرآن که اساس این دین است برآیند و هر یک از آن چهار نفر به عهده بگیرند که یک قسمت

از چهار قسمت قرآن را از بین ببرند و با خود می گفتند که وقتی پایه و اساس اسلام که قرآن

است از بین رفت تمام قوانین دین اسلام موهوم و بی پروا خواهد گشت.

پس از این قرارداد از یکدیگر جدا شدند تا در سال آینده همین موسم گرد هم آیند و از

کرده های خود یکدیگر را مطلع سازند و چون سال بعد موسم حج اجتماع نمودند و

تعهد خود را از هم خواستند.

و از کیفیت کار یکدیگر جويا شدند ((ابن ابی العوجاع)) معذرت خواست و گفت:

((چون من به آیه «لَوْ كَانَ فِيهِمَا ءَالِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا»^۱

فَسُبْحَنَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ))^۱ برخورد نمودم، بلاغت

۱- سورة انبياء آية ۲۲: اگر در آسمان و زمین معبود دیگری غیر از خدای واحد بوده باشد،

امور آنها دچار تباهی خواهد گشت.

و عظمت علمی آن به قدری مرا به دهشت انداخت که از تعرض به آیات دیگر منصرف گردیدم))

((دیسانی)) نیز عذر خواست و گفت:

((آیه)) «يَتَأْتِيهَا النَّاسُ ضَرْبَ مَثَلٍ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ

الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا

لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ

وَالْمَطْلُوبُ))^۱ مرا متحیر ساخته و از کاری که در نظر داشتم منصرف

کرد))

عبدالملک گفت:

((بلاغت و فصاحت این آیه)) «فَلَمَّا اسْتَيْسَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا

نَجْيًا))^۲ مرا مدهوش کرد و نگذاشت که هدف خود را تعقیب کنم))

ابن مقفع گفت:

((این آیه)) «يَتَأَرَضُ أَبْلَعِي مَاءَكَ))^۳ مرا نگذاشت که درباره سائر

آیات قرآن فکری کنم))

۱- سوره حج آیه ۷۲: ای مردم مشرک و کافر به این مثل گوش کنید (تا حقیقت حال خود را

بدانید) آن بتهای جماد که به غیر از خدا معبود خود می دانید و آنها را می خوانید اگر اجتماع کنند بر خلقت مگسی قادر نیستند و اگر مگسی (ناتوان) چیزی از آنها بگیرد قدرت باز گرفتن آن چیز را از آن مگس ندارند طالب و مطلوب (یعنی عابد و معبود) هر دو ناچیز و ناتوانند.

۲- سوره یوسف آیه ۸۰: و چون برادران از پذیرفتن خواهش خود مأیوس شدند با خود

خلوت کردند.

۳- سوره هود آیه ۴۴: و گفته شد ای زمین آبت را بمک.

هشام بن حکم می گوید:

در این موقع ((امام صادق (علیه السلام))) بر آنها می گذشت و گوئی
می دانست آنها به چه امری مشغولند و بر چه می اندیشند این آیات را آن
حضرت تلاوت فرمود: ((قُلْ لِّیْنَ أَجْتَمَعَتْ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ
يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ
لِبَعْضٍ ظَهِيرًا))^۱



۱- سورة اسراء آیه ۸۸: بگو اگر جن و انس جمع شوند و بخواهند مثل قرآن را بیاورند

نمی توانند اگر چه پشت به پشت هم بدهند.

((عدم اختلاف در معانی و الفاظ قرآن))

و باز موضوع دیگری که به احتمال قوی برای مردم صدر اسلام و سائر مردم از وجوه اعجاز قرآن بوده و آنها هم مثل سائرین در این موضوع مشمول تحدی قرآن شده اند در مسأله عدم اختلاف در معانی و الفاظ قرآن بوده است.

زیرا یکی از دلائل اعجاز قرآن که خود قرآن نیز به آن اشاره فرموده، اعجاز او است از نظر عدم اختلاف در عبارات و معانی قرآن که در سوره نساء آیه ۸۲ می فرماید:

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا

فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»

((آیا مردم در قرآن تأمل و فکر نمی کنند اگر از جانب غیر خداوند تدوین شده بود در آن اختلاف زیادی می دیدند))

تردیدی نیست که تمام قرآن (طبق آیات سوره قدر و آیه دوم و سوم سوره دخان) در شب قدر نازل شده و چنانکه در آیه ۱۱۴ سوره طه می فرماید:

«وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ»^ط

«وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»

((عجله نکن در بیان الفاظ قرآن قبل از آنکه آن ارتباط مخصوص بین تو و خالقت برقرار گردد. و به تو اجازه بیان آیات قرآن داده شود و به تو وحی گردد))

و آمدن جبرئیل برای صدور اجازه بیان آیات از جانب خدا بوده است. این از نظر اعتقاد اسلامی است.

ولی ما برای اثبات اعجاز قرآن و اینکه قرآن مصنوع خود ((پیامبر اسلام (صلی الله علیه و اله))) نبوده باید بگوئیم اگر قرآن ساخته شده خود ((پیامبر اسلام (صلی الله علیه و اله))) می بود طبعاً می خواست اختلاف زیادی در الفاظ آن پیدا شود زیرا ممکن نیست که شخصی در ظرف بیست و سه سال هر روز چند جمله از مطالبی را بگوید و خود او در دفتری آن را

جمع آوری نکند و در یکجا ننویسد، در عین حال از اوّل تا به آخر از نظر الفاظ و معانی هیچ گونه عدم توازن و اختلافی در آن وجود نداشته باشد.

اهل دانش و ادب می دانند که یک نویسنده و ادیب و یا شاعری که بیست و سه سال شعر گفته و یا نثر ادبی نوشته، در هر سال کتابی منتشر کرده مسلّم اشعار و یا نوشته سال اوّل او با سالهای دهم و سال دهم او با سال بیست و سوّم کلی فرق دارد.

حتّی دیده نشده که حالات نویسنده و شاعر در نوشته و شعرش اثری نگذاشته باشد، در تاریخ شعراء و حالات آنها زیاد به چشم می خورد که گاهی شاعری قصیده ای را می سازد که از نظر ارزش ادبی به پایه قصیده دیگرش نمی رسد وقتی از اساتید ادب، سرّ این مطلب را سؤال می کنند می گویند: شاعر در اینجا ناراحتی روحی داشته و نتوانسته کاملاً ذوقش را به کار بیاندازد ولی در قصیده دیگر از نظر روحی در نشاط و راحتی کامل بوده است.

فراموش نمی کنم شبی با یکی از نوابغ نویسندگان نشسته بودم و او از اهمّیت قلم و نویسندگی سخن می گفت و قسمتی از نوشته های ادبی خود را می خواند و می گفت: هر وقت من این مطالب را می خوانم در خود احساس غرور عجیبی می کنم و آنچنان تشویق می شوم که حتماً باید چند صفحه از نکات علمی و ادبی را دوباره روی کاغذ بیاورم تا آرام بگیرم.

در این موقع که چند سطری هم از آنچه به فکرش رسیده بود می نوشت، کودکش از دو پله راهرو منزل سقوط کرد و صدای گریه کودک فکر او را به خود جلب نمود خدمتکارش کودک را از زمین برداشت و گفت: چیزی نشده، بخیر گذشت ولی او دیگر رشته افکارش از هم گسیخته بود و از آن وقت تا مدّتی هر چه به مغزش فشار آورد حتّی نتوانست یک سطر از آن مطالب را بنویسد.

می گویند: ((فرزدق)) شاعر معروف زمان عبدالملک مروان شعری را که در مدح حضرت ((امام سجّاد (علیه السلام))) گفته، در کمال فصاحت و بلاغت بوده است^۱ ولی همان

۱- بحارالانوار جلد ۴۶ صفحه ۱۳۱ و ۱۴۱ تمام اشعار فرزدق را درباره امام سجّاد نقل می کند.

شاعر در مدح عبدالملک مروان شعری گفت که از نظر اهل ادب ارزشی نداشت وقتی علتش را بیان می کنند می گویند: که مدح ((امام سجاد(علیه السلام))) را روی ایمان و نشاط واقعی گفته ولی اشعار مدح عبدالملک مروان را در اثر اجبار و فشار دستگاه جبار عبدالملک سروده است.

بنابر این وقتی یک شاعر و یا یک نویسنده با آنکه اشعار و نوشته های خود را ضبط می کند و همه را در مقابل دیدگان خود نگه می دارد، در عین حال نمی تواند در حالات مختلف و زمانهای متفاوت اشعار و قلم یکنواختی داشته باشد و در همه حال رعایت فصاحت و بلاغت کامل را بنماید و بلکه هر مقدار این نویسنده و شاعر نبوغ هم بخرج دهد بخصوص اگر مطالب را خودش جمع آوری نکرده باشد برای او غیر ممکن است که بتواند چنین عملی را انجام دهد.

چگونه ممکن است حضرت ((محمد مصطفی(صلی الله علیه و اله))) که خط نمی نویسد مطالب قرآن را خودش جمع نمی کند بیست و سه سال دوران نزول قرآن طول کشیده در حالات مختلف از قبیل جنگها و فشارها، هجوم دشمنان، در میان غار، در شعب ابیطالب، در وقت کسالت و مرض، در موقع وفات و سائر احوال واقع شده است ولی در الفاظ قرآن هیچ گونه تغییری دیده نمی شود و بلکه در تمام احوال رعایت فصاحت و بلاغت اعجازآمیز قرآن شده است. آیا این خود دلیل بزرگی بر اعجاز قرآن از نظر عدم اختلاف در الفاظ آن نیست؟!

و عجیب تر آنکه در مدت طولانی (زمان نزول قرآن) و عدم ضبط این کتاب عظیم بوسیله خود ((پیامبر اسلام(صلی الله علیه و اله))) و متفرق بودن اجزاء قصص قرآن کوچکترین اختلافی در معانی آن نیز دیده نمی شود و از ضدّ و نقیض و عدم توازن و تکرار بی معنی محفوظ بوده است این خود دلیل بارزی است که قرآن با این توازن و عدم اختلاف در الفاظ و معانی آن از ((پیامبر اسلام(صلی الله علیه و اله))) معجزه و غیر طبیعی است.

((اعجاز قرآن از نظر علوم روز))

با آنکه مردم عرب در زمان ((پیامبر اسلام (صلی الله علیه و اله))) حتی از علوم زمان خود بی بهره بودند و دانشمندان آن زمان نیز در اثر نداشتن وسائل علمی امروز به خرافات عجیبی مبتلا بوده اند.

مثلاً اعتقاد آنها درباره کره زمین این بود که زمین در مرکز معینی ایستاده و افلاک هفتگانه گرد او می چرخند و یا زمین غیر کروی است و هیچ گونه حرکت وضعی و انتقالی ندارد، در چنین شرائطی اگر ((پیامبر اسلام (صلی الله علیه و اله))) می خواست قرآن را از جانب خود تدوین کند طبعاً باید طبق آنچه در میان مردم معمولی یا نهایت دانشمندان آن زمان شایع بوده بنویسد نه آنکه مطالبی برخلاف دانشمندان آن روز و موافق علم امروز در کلمات و عبارات قرآن بیاورد که دانشمندان امروز انگشت حیرت به دهان بگیرند. ما در اینجا نمی خواهیم کتابهای ((قرآن و اکتشافات جدید)) یا ((قرآن از نظر علوم روز)) و یا ((علم روز و قرآن)) و یا ((قرآن بر فراز اعصار)) و یا کتاب ((عذر تقصیر به پیشگاه محمد (صلی الله علیه و اله) و قرآن)) و دهها کتاب دیگر از این قبیل را رونویس کنیم زیرا به قول معروف در این صورت ((مثنوی هفتاد من کاغذ شود)).

ولی به یاری پروردگار می خواهیم چند نمونه از آنچه در بین مردم آن زمان شایع بوده و قرآن برخلاف آنها و طبق علم روز سخن گفته است برای اثبات اعجاز قرآن بیان نمائیم.



اوّل

((مسأله آهن))

در روزگاری که مردم از آهن جز برای شمشیر و چاقو و نهایت چند آلت دیگر استفاده نمی کردند. در زمانی که از نظر مردم آهن بیشتر از مواد دیگر مورد استفاده نبود بلکه طلا و نقره از نظر اقتصادی در آن زمان اهمیّت زیادتری داشت.

در عین حال قرآن آنچنان به مسأله آهن و استفاده عجیبی که از آن در این زمانها می شود توجّه داشته که یک سوره به نام حدید ((آهن)) در قرآن دیده می شود و در آیه ۲۵ همین سوره می گوید: ((وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ)) (و ما آهن را که در آن صلابت و محکمی شدید و منافع برای مردمان در آن است نازل نمودیم)).

دانشمند معروف آقای ((نوفل)) در کتاب ((القرآن و العلم الحديث)) می گوید:

((تا قرن هیجدهم یعنی دوازده قرن پس از نزول قرآن هنوز کارهای فلزی در نهایت ضعف بود و نه تنها ارزش آن شناخته نشده بود بلکه اساساً مهم و قابل توجه تلقی نمی شد تا آنکه ناگهان چشم دنیا به آهن دوخته شد و رقابت عجیبی در میان دانشمندان برای استخراج و استفاده بهتر از آن بوجود آمد تا آنجا که به این دو قرن دوران نهضت و پیشرفت و عصر فلز اطلاق شده و دنیا حقاً منافع آن را آنچنانکه باید دریافته و صدق یکی دیگر از حقایق قرآن، نقاب از صورت به یکسو زده است، امروز منافع آهن آنچنان برای مردم دنیا روشن شده که احتیاج به توضیح ندارد))

و قرآن تقریباً در هزار و چهارصد سال قبل برخلاف نظریه مردم آن روز و موافق علم امروز سخن در اهمیت ((آهن)) گفته و از این راه اعجاز خود را اثبات کرده است.



دوم ((مسألة حرکت زمین))

در روزگاری که نظریهٔ بطلمیوس^۱ به عنوان بهترین فرضیه در موضوع افلاک شناخته شده بود.

در زمانی که جز سکون زمین و حرکت افلاک به دور آن چیز دیگری برای افراد بشر مفهوم نداشت.

۱- این بطلمیوس یونانی بوده و در قرن دوم بعد از میلاد زندگی می کرده و معروف به ((بطلمیوس قلوذی)) بوده است این دانشمند می پنداشت که زمین ثابت و ساکن و مرکز عالم است و این فرضیه تا زمان ((کوپرنیک)) مسلّم بود ولی بعد از آن این فرضیه باطل شد. (فرهنگ دهخدا).

در عهدی که وسائل علمی به هیچ وجه در اختیار بشر قرار نگرفته بود تا به غیر محسوسات خود به حقیقت دیگری متوجه شوند.

قرآن با لطافت خاصی که نه با نظرات مردم آن زمان صریحاً مبارزه کرده باشد که آنها از اسلام دوری کنند و نه حقیقت را بیان نکرده باشد، در چند مورد به حرکت وضعی و انتقالی زمین اشاره فرموده و می گوید:

«أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا أَحْيَاءَ وَأَمْوَاتًا وَجَعَلْنَا فِيهَا

رَوَاسِيَ شَمِخَاتٍ وَأَسْقَيْنَكُم مَّاءً فُرَاتًا»^۱

((یعنی: آیا ما برای شما زمین را مرورکننده سریع^۲ و زنده و مرده قرار نداده ایم بلکه در آن کوههای ثابت و بلندی قرار دادیم و برای شما از آن آبهای پاک و گوارا آفریدیم))

در گذشته مفسرین در تفسیر این آیه شریفه دچار اشکالاتی شده بودند زیرا کلمه ((کفات)) در لغت عرب به معنی ((موجودی که به سرعت پرواز می کند)) می باشد.^۳

و آنها به عناوینی این جمله را تأویل می کردند ولی پس از کشف حرکت انتقالی زمین معنی آیه شریفه کاملاً واضح شد و نیز معلوم گردید که چرا پروردگار پس از جمله ((کفات)) که در آیه شریفه ذکر شده، زنده شدن و مردن زمین که بوسیله جمله ((احیاء و اموات)) گفته شده که مسلم با ضمیمه آیات دیگر مراد تابستان و زمستان است و بوجود آمدن تابستان و زمستان در اثر حرکت انتقالی زمین است.

و یا در نتیجه حرکت انتقالی زمین و بوجود آمدن فصل زمستان و تابستان جریان آب از اقیانوسها به سطح خشکی و تصفیه آنها بوسیله ابرها و آشامیدن بشر از آب پاک و قابل شرب نام می برد.

و یا در سوره نباء آیات ۶ و ۷ می فرماید:

۱- سوره مرسلات آیه ۲۵ تا ۲۷.

۲- مفردات راغب و اقرب الموارد.

۳- مفردات راغب و اقرب الموارد.

((أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهْدًا وَلِجِبَالٍ أَوْتَادًا))

((آیا ما زمین را برای شما گهواره و کوهها را میخهایی بر آن قرار ندادیم))

((و در سوره طه آیه ۵۳)) (الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مِهْدًا)

خدا آن کسی است که زمین را گهواره قرار داد.

تردیدی نیست که این دو آیه با تشبیه کاملاً جالبی که اهل دقت متوجه آن هستند به حرکت وضعی زمین اشاره کرده است.

و چون در معنی این آیه بین مفسرین اختلاف شدیدی است.

ما در اینجا خلاصه کلام یکی از مراجع بزرگ^۱ را در تفسیر این دو آیه

نقل می کنیم:

در صفحه ۸۶ تفسیر ((البیان)) آمده است.

((خواننده محترم تأمل کن که چگونه این آیات به حرکت

زمین نیکو اشاره کرده، چقدر عالی گاهواره را برای زمین به

استعاره گرفته، آنچنانکه گهواره به منظور رشد و استراحت طفل

حرکت داده می شود، همچنان زمین در اثر حرکت سبب رشد

و استراحت بشر و حیوانات می گردد))

و عجیبتر آنکه پس از بیان حرکت زمین در این آیات که اشاره به حرکت وضعی زمین

است فوراً بعد از آن به بیان استحکام زمین بوسیله کوهها که اگر نبود در اثر حرکت وضعی

زمین در هم می پاشید، می پردازد و بعد اشاره به شب و روز می کند که باز هم در اثر

حرکت وضعی زمین یعنی گردش آن به دور خود بوجود می آید می فرماید و حیرت

دانشمندان جهان را به خود جلب می نماید. چنانکه اگر کسی از باب نمونه در سوره نباء

دقت کند این حقیقت را به خوبی درک می کند.

ممکن است کسی بگوید که: چرا قرآن مجید حرکت وضعی و انتقالی زمین را با کنایه و

تشبیه بیان کرده و صریحاً نفرموده زمین دو حرکت، یکی به دور خود و دیگری به دور

۱- مرحوم آیه الله العظمی سید ابوالقاسم خوئی ((رحمة الله)) در کتاب تفسیر التبیان است.

خورشید دارد در جواب می گوئیم: ((الكنایة ابلغ من التصريح)) یعنی: کنایه بلیغتر از تصریح است زیرا اگر ((پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله))) در هزار و چهارصد سال قبل که کلیه دانشمندان بشری معتقد بودند زمین حرکت ندارد، می فرمود: زمین در حرکت است علاوه بر آنکه او را به پیامبری قبول نمی کردند به او صدمه و آزار هم وارد می نمودند و به علاوه ((پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله))) در آن زمان وسیله اثبات ادعاء خود را هم برای مردم نداشت. یعنی نمی توانسته این حقیقت را برای آنها ثابت کند و بالأخره آنچنانکه ((گالیله)) را پس از هزار سال که از هجرت ((پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله))) گذشته بود با آنکه ادعاء نبوت هم نمی کرد وقتی حرکت وضعی و انتقالی زمین را اثبات نمود تنها به منظور آنکه حرف تازه ای آورده با آن عظمت و جلالت علمی که در بین مردم داشت او را به محکمه تفتیش عقائد در محضر پاپ احضار کردند و مدت ها او را زندانی نمودند و می خواستند اعدامش کنند که توبه کرد و توبه نامه او معروف است. همچنین ((پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله))) را هم با وضع بدتری اذیت می نمودند و حتی قرآن به خطر می افتاد و رسالت حضرت ((خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله))) دچار حملات مردم و بلکه دانشمندان آن زمان قرار می گرفت و نمی گذاشتند صدای اسلام به گوش کسی برسد ولی وقتی قرآن با آن بیان اعجاز آمیز که در مقام تذکر نعمتهای الهی یا در مقام اثبات وجود خدا با تشبیه و کنایه مطلب را بیان کرده علاوه بر آنکه مردم آن زمان را علیه خودش تحریک نفرموده، مطلب را به طوری کامل و صحیح اداء کرده که امروز دانشمندان به نحو احسن آن را قبول می کنند.

سوّم

((مسأله کرویّت زمین))

در گذشته مفسّرین متوجّه نبودند که منظور از ((رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ)) چیست زیرا اگر منظور، فصول باشد هر روز از فصل زمستان و تابستان و بهار و پائیز، مشرق و مغرب جداگانه ای دارد و در لغت به محلّ فرورفتن ماه مغرب نمی گویند اما از زمانی که ((کرویّت)) زمین به صورت علم جلوه کرد معنی آیات به ترتیب زیر واضح شد.

قسمت اوّل آیات

آیه ۲۸ سوره شعراء می گوید: ((قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا ۖ إِنَّكُمْ تَعْقِلُونَ)) وقتی موسی در مناظره خود با فرعون می خواهد، خدا را به او معرفی کند، می گوید: پروردگار من خدائی است که خالق شرق و غرب و آنچه در بین این دو است اگر تعقل و تفکر کننده باشید.

((این آیه چون در مقام مناظره با فرعون و طرفداران او بیان شده باید به محسوسات کسانی که مورد خطابند نزدیک باشد)) تا آنکه مناظره صحیح انجام شود و لذا تنها به آنچه در وقت مناظره محسوس مخاطبین بوده اشاره فرموده و آن جز یک مشرق و یک مغرب و آنچه در بین آنها از مخلوقات وجود داشته، چیز دیگری نبوده است. (و این یکی از بزرگترین رموز بلاغت است).

و همچنین اگر در سوره بقره آیه ۱۴۲ می فرماید: ((سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّهُمْ عَنِ قِبَلَتِهِمْ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ))^۱

نیز در مقام مناظره است و باید محسوسات مخاطبین در زمان خاصی مورد توجه و منظور نظر قرار گیرد.

و اگر در سوره بقره آیه ۱۱۵ می فرماید: ((وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُّوا فَثَمَّ وَجْهُهُ اللَّهُ))^۲

در مقام بیان احاطه الهی بر مخلوق بوده و اینجا جز کلمه مشرق و مغربی که در زمان خطاب محسوس خلق است چیز دیگری نباید گفته شود، زیرا خلاف بلاغت بوده است. و حتی اگر در سوره مزمل آیه ۹ فرموده: ((رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ)) خلاف حقیقت نبوده زیرا آیات قبل و بعد آن خطاب به شخص ((پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله))) بوده و مسلم زمان خاص و وقت خطاب، منظور شده و در این صورت جز با جمله مفرد آن را اداء نمودن چیز دیگری معنی ندارد و یا لااقل برخلاف بلاغت می باشد.

۱- زود است که سفهاء بگویند: چه سبب شده که مسلمانان رو بگردانند از قبله ای که تا به حال رو به آن می ایستادند بگو مشرق و مغرب مال خدا است.

۲- مشرق و مغرب مال خدا است پس به هر طرف رو کنید همان جا است طرف خدا.

قسمت دوم از آیات

سوره رحمن آیه ۱۷ ((رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ)) خدای دو مشرق و دو مغرب. در این آیه که جنبه مناظره و خطاب به فرد خاص و زمان خاص منظور نشده است و بلکه فقط در بیان خداشناسی برای جنّ و انس بوده و تمام زمانها را در نظر گرفته است، کلمه ((الْمَشْرِقَيْنِ)) در آیه آمده و با بیان زیر به کرویت زمین اشاره فرموده است:

زیرا واضح است که با توجه به کرویت زمین، در هر زمانی که خورشید از دیدگان ما ناپدید شود در همان زمان در جای دیگر ظاهر می گردد.

پس اگر مثلاً ما رو به جنوب بایستیم، طرف راست برای نیمکره ای که ما در آن قرار گرفته ایم، مغرب است و همان محل در زمان غروب خورشید، برای نیمکره دیگر مشرق خواهد بود.

و همچنین طرف چپ برای نیمکره ما مشرق و برای نیمکره دیگر مغرب است. بنابر این یک مشرق و یک مغرب طرف راست ما و یک مشرق و یک مغرب طرف چپ ما قرار خواهد گرفت و مسلّم در غیر این فرض ((الْمَشْرِقَيْنِ وَ الْمَغْرِبَيْنِ)) به صیغه تثنیه معنی ندارد.

و نیز در آیه ۳۸ سوره زخرف می فرماید:

((حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَلَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ))

فَبُئْسَ الْقَرِينُ))

((وقتی آنکه پیروی از شیطان کرده و از ذکر خدا اعراض نموده به محضر عدل الهی در قیامت مشرف می گردد، می گوید: ای کاش بین من و تو ای شیطان دوری دو مشرق بود، زیرا تو بد قرینی برای من بودی))

جای تردید نیست با فرض کرویت زمین و شرحی که در آیه بالا ذکر شد بُعد دو مشرق در سطح کره، در نهایت درجه دوری از یکدیگر قرار گرفته است.

اگر مشرقین به معنی مشرق و مغرب نیمکره‌ای که ما در آن قرار گرفته‌ایم می‌بود و مجازاً این نام را بر این دو اطلاق کرده بودند نهایت درجهٔ ((بعد)) که در آیه منظور بوده است، استفاده نمی‌شد.

بنابراین در این آیه به کرویّت زمین کاملاً اشاره شده و یکی دیگر از وجوه اعجاز قرآن مجید ظاهر گردیده است.

زیرا اگر در زمانی که مردم دنیا معتقد نبودند که زمین کروی است حضرت ((رسول اکرم (صلی الله علیه و اله))) با نداشتن وسائل علمی و تحقیقاتی بگوید که زمین کروی است مسلم این گفتار معجزه است.

قسمت سوّم از آیات

در سه آیه از قرآن به کلمهٔ مشارق و مغارب که جمع مشرق و مغرب است اشاره شده^۱ که در مرحلهٔ اوّل احتمال دارد منظور مشرقهائی که از اختلاف افق بدست می‌آید باشد که باز به کرویّت زمین اشاره شده و در مرحلهٔ دوّم ممکن است اختلاف فصول در حرکت زمین به دور خورشید منظور باشد که برای هر روز شرق و غربی در نظر گرفته باشند که این معنی مستبعدی است.



۱- آیهٔ اوّل، سورهٔ اعراف: ۱۳۴، آیهٔ دوّم، سورهٔ صافات: ۵ و ۳، آیهٔ سوّم، سورهٔ معارج، ۴۰.

چهارم

((مسأله سفر کیهانی از نظر قرآن))

در زمانی که کلیه فلاسفه معتقد بودند که نفوذ در سقف نیلگون آسمان، غیر ممکن است و حتی زیر بار ادّعاء ((پیامبر اسلام (صلی الله علیه و اله))) که من به معراج جسمانی رفته‌ام بعنوان آنکه ((خرق و التیام))^۱ لازم می‌آید، نمی‌رفتند.

اسلام همان گونه که می‌گوید: ((وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ))^۲.

((وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ))^۳.

و نیز می‌گوید: ((وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ))^۴ (خدا مسخر

شما خورشید و ماه را قرار داد).

((وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ))^۵

(خدا مسخر شما گرداند آنچه در بالائنها و پستی است، همه را، ولی

اختیار درحقیقت از او است)

۱- منظور از خرق و التیام این است که سابقاً فلاسفه فکر می‌کردند که اگر کسی بخواهد به

آسمان پرواز کند و وارد یکی از کرات دیگر شود باید آسمان را سوراخ کند و وقت برگشتن آن را دوباره بدوزد و چون این عمل محال است پس معراج ((پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و اله))) هم محال است.

۲- سوره ابراهیم آیه ۳۲: خدا مسخر شما گرداند کشتی را.

۳- سوره ابراهیم آیه ۳۲: خدا مسخر شما گرداند نه‌های آب را.

۴- سوره ابراهیم آیه ۳۲.

۵- سوره جاثیه آیه ۱۳.

و بلکه صریحتر می فرماید: ((يَمْعَثِرُ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ))^۱

ای گروه جنّ و انس اگر می توانید به اقطار آسمانها و زمین نفوذ کنید پس فرو روید. ولی این کار را نمی توانید انجام دهید مگر با تسلّط و تهیّه وسائل حرکت به اقطار آسمانها و زمین.

جمعی می گویند: آیه بالا درباره قیامت نازل شده و دلیلشان آیات قبل و بعد این آیه است که درباره روز واپسین نازل گردیده است. ولی از نظر مفسّرین حقیقی یعنی پیروان ((اهل بیت عصمت (علیهم السلام))) مسلّم است که سیاق آیات به هیچ وجه دلیل بر مطلبی نخواهد بود.

بنابراین اسلام در این موضوع هم برخلاف فرضیات آن روز و بر طبق علم امروز به امکان سفر کیهانی اشاره فرموده و به این وسیله پرده دیگری از چهره اعجاز آیات قرآن برداشته است.



پنجم

((جنین شناسی از نظر اسلام و قرآن))

ما می دانیم قبل از ساختمان دستگاههای مجهز میکروب شناسی و بوجود آمدن میکروسکپهای قوی ممکن نبود که بشر بتواند بدون ارتباط با علوم ماوراءالطبیعه از علم جنین شناسی اطلاعی داشته باشد.

در عصر ((پیامبر اسلام (صلی الله علیه و اله))) آنچه در بین مردم معروف بود این بود که فرزند از نطفه پدر بوجود می آید و رحم مادر، جز ظرفی برای پرورش نطفه پدر چیزی نیست و مادر حقی نسبت به فرزند ندارد.

ولی قرآن و اسلام برخلاف فرضیه دیروز و طبق علم امروز در این موضوع نظر داده و در چند آیه اشاره می کند، آن چنانکه پدر در انعقاد نطفه فرزند سهم است، مادر نیز در آن سهم دارد و شاید سهم زیادتری هم داشته باشد.

قرآن در این باره می گوید:

((وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ ۚ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ
مَّنْ نَّشَاءُ ۚ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ۖ وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ
كُلًّا هَدَيْنَا ۚ وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ ۖ وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ
وَسُلَيْمَنَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ ۚ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي
الْمُحْسِنِينَ وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ ۚ كُلٌّ مِّنَ
الصَّالِحِينَ))^۱

از این آیه مستفاد است که یکی از فرزندان حضرت ابراهیم حضرت عیسی است با آنکه عیسی پدر نداشت پس مسلم از ناحیه مادر به حضرت ابراهیم منتسب است و طبیعی است که در صورتی حضرت عیسی از ذریه حضرت ابراهیم محسوب می شود که حضرت مریم نطفه ای از خود داشته باشد و نطفه او موجب ایجاد فرزند بشود ولی اگر قرآن هم مثل مردم آن روز معتقد بود که مادر از خود نطفه ای ندارد و تنها ظرف پرورش کودک است نمی خواست بگوید که حضرت عیسی از ذریه حضرت ابراهیم است و این خود دلیل است که قرآن می داند نطفه مادر هم در انعقاد فرزند مؤثر است.

و نیز می فرماید:

۱- سورة انعام آیه ۸۳ تا ۸۵: این بود حجت ما برای ابراهیم بر قومش بالا بریم درجه کسی را که بخواهیم پروردگار توحکیم و دانا است... و از ذریه و فرزندان ابراهیم داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون است. این چنین جزا می دهد نیکوکاران را و نیز از ذریه ابراهیم زکریا و یحیی و عیسی است که همه آنها از شایستگان بودند.

((فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا
نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ
نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ))^۱

مفسرین و کلیه مورّخین و تمام پیشوایان دین فرموده اند که: ((پیامبر اسلام (صلی الله علیه و اله))) در این آیه از کلمه ابناء (فرزندان ما) منظوری جز ((حسن)) و ((حسین)) (علیهما السلام) نداشته است و تنها آنها بودند که در مباحله با نصاری حاضر شدند و حال آنکه آنها از طرف مادر به ((پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله))) منتسب می شوند.

و نیز در سوره نساء آیه ۲۳ می فرماید:

((حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ
وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمْ
الَّتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضْعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ
وَرَبَائِبُكُمُ الَّتِي فِي حُجُورِكُمْ مِّنْ نِّسَائِكُمُ الَّتِي دَخَلْتُمْ
بِهِنَّ فَإِنْ لَّمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ
وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ))

از این آیه استفاده می شود که ازدواج دختران بر پدر و زوجه پسرانی که از صلب پدراند بر پدر حرام است و از نظر کلیه مسلمین به راهنمایی مفسرین واقعی قرآن دخترانی که در آیه است شامل دختران پسر و نیز همسر پسران شامل زوجه پسر دختر نیز می گردد. بنابراین اسلام معتقد است که ((مادر)) در انعقاد نطفه فرزند کاملاً سهیم است و در سوره دهر (انسان) آیه ۲ می فرماید:

((إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ)) ((یعنی: ما خلق کردیم

انسان را از نطفه بهم مخلوط شده ((امام باقر (علیه السلام))) در تفسیر این آیه فرمود: ((ماء الرجل و ماء المرأة اختلطا جميعا)) یعنی: آب مرد و آب زن مخلوط می شود و نطفه فرزند منعقد می گردد.))

ما در کتاب ((پاسخ ما)) درباره اینکه چرا فرزندان حضرت ((علی)) و ((فاطمه)) (علیهما السلام) را ((ابن رسول الله)) می گویند. نوشته ایم که حتی ((ائمه اطهار (علیهم السلام))) در ضمن مناظراتی که با خلفاء زمان خود درباره این موضع داشته اند همان مطلبی را اثبات کرده اند که دانشمندان علم جنین شناسی امروز با وسائل مجهز و کافی توانسته اند به گوشه ای از آن مطالب و علوم توجه پیدا کنند.

ما در کتاب ((پاسخ ما)) شرح مفصلی از کیفیت پیدایش انسان از ((اسپرما توزوئید)) که نطفه مرد است و ((اوول)) که نطفه زن است نگاشته ایم و در آنجا یادآور شده ایم که هر دوی آنها بطور مساوی در ایجاد فرزند دخالت دارند. و باید هر یک از آنها قسمتی از بدن انسان را تشکیل دهند.

قابل توجه آنکه دانشمندان جنین شناس معتقدند که نطفه زن نقش مؤثرتری در ایجاد و پرورش فرزند به کار می برد، یعنی از زمان انعقاد نطفه تا وضع حمل سرپای مادر برای نسل جدید حکم و وضع مشابه یک تخم مرغ را خواهد داشت نسبت به جوجه ای که در آن است و رشد می کند.

خروس تخم مرغی را نطفه دار می کند دیگر تا زمانی که جوجه هایش بالغ می شوند تمام زحمات به عهده مرغ است بسا که خروس نباشد ولی مرغ تخم می گذارد و بسا که تخم مرغ بدون خروس جوجه می آورد.

مادر و پدر نیز همین وضعیّت را دارند ((اسپرما توزوئید)) پدر به تخمک ((اوول)) مادر می رسد یکی می شود شروع به فعالیت می کند، فعالیت بدون تغذیه نمی شود و تغذیه نطفه از طرف مادر است.

نطفه که روزهائی چند در لوله‌های رحم سرگردان است از کجا باید تغذیه شود گویا ((اوول)) این پیش بینی را کرده و بطور تقریب غذائی جهت خود و اسپرماتوزوئید، آن قدر برداشته که برای زمان قبل از لانه گزینی کافی است.

وقتی نطفه‌ای از پدر یعنی ((اسپرماتوزوئید)) و نطفه‌ای از مادر جدا از هم در جستجوی همدان تا نسل جدیدی بسازند فقط مادر به فکر تغذیه است ((اوول)) غذا با خود حمل می‌کند بعد سلولهای مخاط رحم توسط نطفه منهدم می‌شود تا لانه گزینی انجام گیرد.

باز سلولهای خراب شده، که به مصرف تغذیه نطفه می‌رسد از مادر است کم کم وضعیّت جنین، مانند اعضاء دیگر بدن که در مایعات غوطه ورنند درآمده، او نیز در مایعی از بدن به نام (مایع آمنیوتیک) غوطه‌ور شده و از آنجائی که مادر می‌خورد و یا می‌آشامد تغذیه می‌نماید.

بعد هم که از مادر جدا شد و متولد گردید باز هم مادر متکفل تغذیه او بوده آنچه را بوسیله رگهای مخصوص در جفت به طفل می‌رساند، اینک بوسیله رگهای مخصوص در پستان به او می‌رساند و در هیچ زمان از پدر خبری و کاری نیست.^۱

تا اینجا از نظر علم روز ثابت شد که مادر در بوجود آوردن فرزند و رشد و تربیت او سهم بیشتری از پدر دارد.

ناگفته پیداست که این حقیقت در قرون اخیر که چشم مسلح بوجود آمده واضح گردیده. ولی قرآن با تفسیری که پیشوایان شیعه در چهارده قرن قبل بر قرآن داشته‌اند تمام مطالب فوق را با بیانی ساده برای پیروانشان فرموده‌اند و در ضمن آیات و روایات بسیاری اشاره و بلکه تصریح کرده‌اند که مبدأ خلقت انسان هم نطفه زن و هم نطفه مرد است و ما در این فصل به چند نمونه از کلمات خاندان عصمت که همان حقایق قرآن است اشاره می‌کنیم.

۱- قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ((اخبرني جبرئيل انه اذا سبق ماء الرجل ماء المرأة نزع اليه الولد و اذا سبق ماء المرأة ماء الرجل نزع اليها)).^۱

((پیامبر اکرم(صلی الله علیه و اله))) فرمود: جبرئیل به من خبر داد که وقتی آب مرد بر آب زن پیشی گیرد فرزند به شکل پدر متولد می شود و اگر آب زن بر آب مرد پیشی گیرد فرزند به شکل مادر متولد می گردد.

۲- روزی از ((پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و اله))) سؤال شد انسان چگونه بوجود می آید؟ آن حضرت فرمود: ((ماء الرجل ابيض غليظ و ماء المرأة اصفر رقيق فاذا علا ماء الرجل ماء المرأة كان الولد ذكرا باذن الله عزوجل و اذا علا ماء المرأة ماء الرجل خرج الولد انثى باذن الله تعالى))^۲

(آب مرد سفید و غلیظ است و آب زن زرد رنگ و رقیق است (وقتی این دو در رحم جمع شوند) اگر آب مرد بر آب زن غلبه کند فرزند به خواست خداوند عزوجل پسر خواهد بود. و اگر آب زن بر آب مرد غلبه پیدا کند فرزند به اجازه خداوند دختر خواهد شد)

۳- پیشوای ششم شیعیان ((امام صادق (علیه السلام))) فرمود: ((اذا سبق ماء الرجل ماء المرأة فالولد يشبه اياه و عمه و اذا سبق ماء المرأة ماء الرجل يشبه الولد امه و خاله)).^۳

(اگر آب مرد بر آب زن سبقت گرفت فرزند شباهت به پدر و عمویش پیدا می کند و اگر بعکس شد یعنی آب زن بر آب مرد غلبه کرد نوزاد شباهت به مادر و دایی خود دارد)

از روایات فوق چند نکته علمی استفاده می شود.

اول: چنانکه علم جنین شناسی ثابت کرده نطفه زن و مرد در انعقاد فرزند هر دو مؤثرند.

۱- بحارالانوار جلد ۵۷ صفحه ۳۸۲.

۲- بحارالانوار جلد ۵۷ صفحه ۳۳۶.

۳- بحارالانوار جلد ۵۸ صفحه ۳۳۸.

دوم: پیشوایان اسلام در این روایات اشاره به علم ((ژنتیک)) و یا قانون وراثت نموده‌اند با اینکه در کتاب دانش ((که به گمان اروپائیان مجموعهٔ گرانبھائی از معارف بشری است)) می‌نویسد:

((در طیّ قرون متمادی بشر دربارهٔ اسرار توارث دچار حیرت بوده و فقط از اواخر قرن گذشته شروع به درک چگونگی این مسأله نمود ولی مطالعات دربارهٔ این موضوع فقط از اوائل قرن حاضر به صورت دانش مستقلّی که ((علم پیدایش موجودات)) نام گرفته در آمده است. پایه‌گذار حقیقی این علم جدید راهبی که در صومعه ((برون)) واقع در نزدیکی ((وین)) می‌زیست، می‌باشد این شخص ((یوهان مندل)) نام داشت و در سال ۱۸۲۲ متولد شده بود))

چنانکه ملاحظه فرمودید از نظر دانشمندان اروپا علم ژنتیک کاملاً جوان است و حتّی عمرش به یک قرن هم نرسیده و ما در اینجا برای آنکه اعجاز گفتار پیشوایان اسلام واضح گردد آخرین نظریهٔ دانشمندان روز را در موضوع علم ژنتیک از نظر شما می‌گذرانیم. دکتر ((اوکوسیت واسیمان))، دانشمند بزرگ آلمانی در کتاب ((دانش)) پس از مطالعات زیادی معتقد شده بود که عامل حقیقی توارث، ماده‌ای است به نام (پلاسمای نطفه‌ای) که در هستهٔ مرکزی سلولهای نطفه‌ای در قسمت ((کروماتین))^۱ سلولها وجود دارد.

ناگفته پیداست که این دانشمند تا حدود زیادی به حقیقت نزدیک شده است زیرا آخرین تحقیقات علمی در این باره به ما می‌گوید موقعی که سلولها می‌خواهند تقسیم شوند ((کروماتین)) به عده‌ای از اجسام نخ مانند که ((کروموزم)) یعنی اجسام رنگ پذیر نامیده می‌شوند تقسیم می‌گردند.

امروز برای ما مسلم شده است که این ((کروموزمها)) ناقل خصوصیات ارثی هستند و در کلیهٔ سلولهای نباتات، حیوانات و انسان یافت می‌شوند و تعداد آنها در هر سلول بر حسب نوع موجودات متفاوت است.

۱- کروماتین از یک کلمهٔ یونانی به معنی رنگ اقتباس شده، زیرا قسمتی از هستهٔ مرکزی سلول است که می‌توان آن را بوسیلهٔ پیوند و یا اختلاف نژاد رنگ کرد.

سلولهای بعضی از موجودات زنده دارای تعداد کمی ((کروموزم)) می باشد، سلول انسان ۴۶ ((کروموزم)) دارد.

امروز ثابت شده است که کروموزمها به صورت جفت در سلولها وجود دارند و هر جفت از آنها دارای شکل خاصی است، در موقع تقسیم سلول کروموزمها نیز تقسیم می گردند، تقریباً کلیه سلولها دارای تعداد کامل کروموزم معینی می باشند.

یکی از موارد مهم استثنائی تعداد کروموزمهای نطفه ای می باشد موقعی که سلولهای نطفه ای رسیده می شوند برای آخرین بار تقسیم می گردند در این عمل تقسیم، از هر جفت کروموزم فقط یک عدد در هر سلول نطفه قرار می گیرد و هر یک از سلولهای نطفه ای دارای نصف تعداد معمولی کروموزم خواهد بود.

مثلاً در مورد انسان سلول نطفه ای به جای ۴۶ کروموزم فقط ۲۳ کروموزم دارد درک علت این امر مشکل نیست زیرا برای پیدایش یک موجود جدید باید دو سلول با یکدیگر ترکیب شوند.

اگر هر یک از آنها دارای تعداد کامل کروموزم می بود سلول جدیدی که از آمیزش آن دو بدست می آید دارای دو برابر تعداد کروموزمهای سلول معمولی می گردید.

داستان شگفت انگیز وراثت به همین جا خاتمه نمی یابد بدین معنی که کروموزمها کوچکترین واحد توارث نیستند.

دانشمندان معتقدند که این کروموزمها از ذرات کوچکی که ((ژن)) یا ماده حیاتی نامیده می شوند، تشکیل می یابند این واحدهای کوچک به شکل دانه های تسبیح در طول کروموزم قرار گرفته اند.

در هر صورت ((ژن)) را می توان به منزله کوچکترین واحد و یا به عبارت دیگر ((اتم)) توارث تلقی کرد و ملکول هر ((ژن)) با ملکول ((ژن)) دیگر متفاوت است.

طرز قرار گرفتن این ذرات در دور کروموزمها تعیین شده و مورد مطالعه قرار گرفته و نقش آنها در انتقال خصوصیات ارثی کشف گردیده است.

هر کروموزم ممکن است دارای چند صد عدد ((ژن)) باشد هر یک از این ژنها به سهم خود نقش کوچکی را در انتقال خصوصیات ارثی به عهده دارند.

مثلاً برای انتقال خصوصیات کوچکی از قبیل رنگ چشم چندین ((ژن)) باید با یکدیگر همکاری کنند.^۱

آنچه در بالا گفته شد فقط مقدمه و جزء کوچکی از کشفیاتی که در این زمینه بدست آمده است می باشد. تشریح جزئیات این مسأله، دشوار است و دانشمندانی که عمر خود را صرف مطالعه این مبحث نموده اند هنوز از چگونگی ارتباط ژنها با یکدیگر اطلاع درستی ندارند و نمی دانند که چرا گاهی از اوقات خصوصیات غیر مترقبه بطور ناگهانی به حیوانات یا نباتات انتقال می یابد.

آنها فقط می دانند که در کروموزمهای سلول نطفه ای تغییراتی رخ داده است و در نتیجه موجودی تولد یافته است که به هیچ وجه با والدین یا برادران و خواهران خود شباهتی ندارد این نوع موجودات را نژاد تغییر یافته (موتانت) می نامند.

عقیده دیگری که بعضی از دانشمندان آن را جدیداً مورد بحث قرار داده اند این است که می گویند: عامل تعیین جنس، همراه کروموزمها غیر جنسی نیست بلکه عامل معین کننده جنس را همراه یکی از کروموزمهای دیگری که شناخته شده (به نام کروموزمهای جنسی) می دانند و وجود آن را در هر دو جنس (کرمک و تخمک) عقیده دارند.

بنابر این اگر آن کروموزم در کرمک (اسپرم) بیشتر باشد فرزند پسر خواهد بود و اگر در تخمک (اوول) بیشتر بود نوزاد دختر است.^۲

۱- کتاب دانش صفحه ۲۰۲.

۲- گامتهای انسان از نظر وجود کروموزمهای جنسی یکسان نیستند. جنس مذکر هتروزیگوت بوده (XY) و دو نوع اسپرم با نسبتهای مشابه تولید می کند. یک نوع آن یک کروموزوم (X) و دیگری یک کروموزوم (Y) حمل می کند. (کتاب مبانی زیست شناسی سلولی و مولکولی).

توضیح آنکه اگر اسپرمی که با تخمک (X) لقاح پیدا می کند دارای کروموزوم (Y) باشد، فرزند پسر (XY) خواهد شد و اگر آن اسپرم دارای کروموزوم (X) باشد فرزند دختر (XX) می شود.

حالا بعد از آنکه مختصری از این مسأله بحث شد برگردیم به تشریح روایاتی که از پیشوایان اسلام نقل کردیم.

((پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و اله))) فرمود: (وقتی آب زن و مرد جمع شد) یعنی (اسپرماتوزئید) وارد (اوول) گردید ((اگر نطفه مرد غلبه کرد)) یعنی کروموزم جنسی کرمک (اسپرم) بیشتر بود فرزند پسر است (و اگر نطفه زن غلبه کرد) یعنی کروموزم جنسی تخمک (اوول) بیشتر بود فرزند دختر است.

قابل توجه آنکه بعضی از دانشمندان علم ژنتیک در آخرین تحقیقات علمی خود گفته اند: در کروموزمها ((ژن))هایی که حامل صفات و خصوصیات نیاکانند گاهی زیاد و گاهی کمترند.

امام (علیه السلام) در روایت بالا می فرماید: اگر آب مرد بر آب زن غلبه کند (یعنی ژنهای کروموزم نطفه مرد غلبه داشته باشد) فرزند به پدر و عموها شباهت دارد و اگر آب زن بر نطفه مرد غلبه کرد (یعنی ژنهای کروموزم نطفه زن غلبه داشت) فرزند شباهت به مادر و خاله هایش خواهد داشت.

در اینجا ممکن است یک مطلب فکر خوانندگان را متوجه خود سازد و بگویند اگر این اصل مسلم باشد چرا بسیاری از فرزندان شباهتی به پدر و مادر خود ندارند. در پاسخ می گوئیم: اولاً پیشوایان اسلام تنها موضوع توارث را مؤثر نمی دانند بلکه نیرو و قدرت پروردگار را کاملاً مؤثر دانسته که اگر برخلاف طبیعت اراده کند اثر ژنها را خنثی می نماید و لذا در وقتی که می گویند اگر نطفه مرد بر نطفه زن غلبه کرد فرزند پسر است بلافاصله فرموده اند: ((بإذن الله)) یعنی اگر خداوند اذن دهد.

لذا می گوئیم: اینکه حضرت ((عیسی علیه السلام)) تنها از حضرت مریم بدون پدر متولد شده با در نظر گرفتن مطالب فوق زیاد شگفت انگیز نیست بلکه معجزه این است که باید طبق قانون توارث و علم ژنتیک اولادی که تنها از زن بوجود می آید دختر باشد ولی حضرت ((عیسی علیه السلام)) یک مرد از حضرت مریم یک زن که به هیچ وجه از لحاظ تقسیمات کروموزمی نباید تحقق پیدا کند چگونه آن حضرت بوجود آمده است.

اسلام این مطلب را سهل دانسته زیرا این مورد را تنها مربوط به قدرت پروردگار می داند و در قرآن تصریح کرده که تولّد حضرت عیسی بدون پدر پنجاه درصدش مربوط به قانون توارث نبوده بلکه پسر بودنش خلقت ابتدائی بوده که می فرماید:

((عیسی هم مانند آدم خلقت شده است)) یعنی همان گونه که بوجود آمدن آدم و خصوصیات او مربوط به قانون توارث نبوده و تنها قدرت خدا در بوجود آوردن آن حضرت مؤثر بوده است.

و بالأخره از گفتار فوق به این نتیجه می رسیم که اولاد را نباید فقط فرآورده پدر دانست بلکه مادر در ایجاد فرزند نقش مؤثرتری را بازی می کند.

اینجا شاید مهمترین مطلبی که افکار جمعی را متوجّه خود ساخته این باشد که چرا دانشمندان علم جنین شناسی به عظمت کلام پیشوایان اسلام توجّه نداشته و اعجاز قرآن را در این زمینه اذعان نکرده اند.

در پاسخ این عده باید گفت که مردم غیر مسلمان بیشتر اسلام را از دریچه تاریخ خلفاء و افکار علماء اهل سنت می نگرند و گمان می کنند که خلفاء اموی و عباسی نمایندگان حقیقی ((پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و اله))) بوده اند و تردیدی نیست که آنها هم از این مطلب بی بهره بوده اند. بخصوص این موضوع که اثباتش ضررهای فوق العاده ای برای اغراض شخصی آنان داشته که در نتیجه اگر هم پیشوایان شیعه می خواستند این مطالب را به آنان تعلیم دهند در مقام بحث و مجادله بر می خواستند و منکر این مطلب علمی می شدند.

و لذا پیشوایان اهل سنت و خلفاء اموی و عباسی یا از این موضوع اطلاعی نداشته و طبق افکار سطحی مردم قضاوت کرده و یا روی حقد و حسد اصرار داشته اند که بگویند فرزندان تنها متعلّق به پدرانند و مادران در ایجاد آنها دخالتی ندارند و غالباً به این شعر متمثّل می شدند که:

((بنو بنو ابنائنا و بناتنا بنوهنّ ابناء الرجال الا باعد))

((فرزندان ما از پسران ما خواهند بود ولی فرزندان دختر ما

فرزندان مردان دیگر و دور از نسب ما می باشند))

و همچنین مکرر خلفاء اموی و عباسی با پیشوایان شیعه در مورد این موضوع بحث

می کرده اند و بخصوص عباسیان منکر این معنی بوده اند.

زیرا حقد و حسد آنان نمی گذاشت کسی را در مقابل خود در نسب برتر و پر اهمیت تر ببینند

و لذا مکرر پیشوایان معصوم شیعه با آنان مباحثاتی در این موضوع داشته و از نظر علم و

استدلالات عقلی و نقلی اثبات می کرده اند که فرزندان ((فاطمه (علیها السلام))) به همان

مناسبت که فرزندان ابیطالب اند فرزندان ((پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و اله))) هم خواهند

بود چنانچه مباحثه حضرت ((موسی بن جعفر (علیه السلام))) با هارون الرشید در کتب تاریخ و

روایات ذکر شده است.

بنابراین مسلم است، علاوه بر اینکه فرزندان ((علی)) و ((فاطمه)) ((علیهما السلام)) از

نظر علم، فرزندان پیغمبرند بیان این مطلب هم به تنهایی از قرآن و پیشوایان اسلام بخصوص

با نداشتن وسائل علمی معجزه است.



نششم

((عمر زمین در قرآن))

آنچه در کتب عهدین نوشته شده و همچنین در زمان بعثت ((پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله))) در بین مردم معروف بوده این بوده است که از عمر زمین کمتر از ده هزار سال گذشته است چنانکه در سفر پیدایش از کتاب تورات به این مطلب تصریح شده است. ولی قرآن برخلاف نظریه دانشمندان آن روز و طبق علم امروز عمر کره زمین را طولانی دانسته و حتی زندگی بشر را در آن پر سابقه می داند. زیرا وقتی قصه حضرت آدم را نقل می کند از قول ملائکه می گوید:

((أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ))^۱

((یعنی: آیا می خواهی در کره زمین کسی را قرار دهی که در آن فساد و خونریزی کند))

۱- سورة بقره آیه ۳۰.

در تفسیر این آیه مفسّرین واقعی قرآن یعنی ((ائمه اطهار علیهم السلام))) می فرمایند ملائکه سابقه زندگی بشر و خصوصیات روحی او را می دانسته اند به همین جهت این سؤال را از پروردگار نموده اند.

و لذا وقتی از این مفسّرین سؤال می شود که آیا قبل از این عالم و آدم در کره زمین عالم و آدم دیگری هم بوده در پاسخ به مضامین مختلف جواب مثبت داده بلکه به قدری آن را در کره زمین مکرر می دانند که ذکر عدد آن را برای شنونده خسته کننده دانسته اند. در تفسیر ((برهان)) در ذیل همین آیه روایات فراوانی در این زمینه نقل شده است.

بنابراین قرآن با بیان مطلب فوق یک پرده دیگر از وجوه اعجاز قرآن را بکناری زده و مطلب ما را ثابت کرده است.



هفتم

((قرآن و موجودات آسمانی))

امروز با وسایل مختلف علمی کشف شده که در کرات دیگر نیز موجودات زنده ای وجود دارند که آنها حتی دارای علم و عقل و دانشند.
و قرآن نیز با آیاتی به این جمله اشاره فرموده و می گوید:

((وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ دَابَّةٍ ۚ وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ))^۱

((یعنی: از نشانه های خدا خلقت و آفرینش آسمانها و زمین و جنبندگانی است که در آنها پراکنده شده است و او قدرت دارد هرگاه بخواهد همه را جمع آوری کند))

که از کلمه ((دَابَّة)) کاملاً استفاده می شود که در آسمانها نیز جاننداری وجود دارد. این بود چند جمله بسیار مختصر از صدها مطلب علمی که در اعجاز قرآن از نظر علوم مادی در کتب مختلف ذکر شده است.



هشتم

((قرآن و اخبار از آینده))

قرآن در بسیاری از آیات خبر از آینده داده که منجمله این آیات است.

۱- ((وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ

أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ

بِكَلِمَتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ))^۱

((زمانی که وعده داد خدا که بر یکی از دو دسته لشکر دشمن

پیروز خواهید شد و شما دوست داشتید طائفه غیر مسلح برای شما

باشد و تنها شما با آنها روبرو شوید ولی خدا می خواهد حق را آشکار

کند و کافران را ریشه کن سازد))

این آیه قبل از جنگ بدر نازل شده و ریشه کن ساختن کفار را به مسلمانان وعده فرموده با آنکه جمعیت مسلمانان سیصد و سیزده نفر بیشتر نبود و این تعداد در مقابل کثرت جمعیت کفار به حساب نمی آمد و از نظر قوا، نیز نوشته اند که در میان لشکر مسلمین جز برای زبیر و مقداد اسب وجود نداشت و حال آنکه مشرکین کاملاً مجهز به قوای آن روز بوده اند قرآن با صراحت به آنها وعده پیروزی فرموده است. این خود بهترین دلیل بر پیشگویی قرآن است.

۲- سوره روم آیه دوم الی ششم می فرماید:

«غَلَبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَلَيْهِمْ
 سَيَغْلِبُونَ فِي بَضْعِ سِنِينَ ۖ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ ۚ
 وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ ۚ بَنَصَرَ اللَّهُ ۚ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ ۖ وَهُوَ
 الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ۚ وَعَدَ اللَّهُ ۚ لَا تُخْلَفُ ۚ وَعَدُهُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ
 النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»

((یعنی: رومیان در نزدیکترین سرزمین مغلوب شدند ولی آنها به زودی پیروز خواهند شد چند سال بیشتر طول نمی کشد کارها پیش از این و بعد از این دست خدا است و او توانا و مهربان است و در آن روز مؤمنین از نصرت الهی خوشحال می شوند خداوند هر کس را بخواهد یاری می کند و وعده الهی تخلف ندارد ولی بیشتر مردم نمی دانند))

که در این آیه از غالب شدن روم بر سلطان فارس بعد از آنکه در زمان نزول این آیه مغلوب شده بودند خبر داده است و آن پس از سالها که از نزول این آیه گذشته بود، واقع شد.

۳- ((إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَخِّرْ إِن شَاءَ لَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ))^۱

((ما به تو کوثر عطا کردیم برای خدا نماز بخوان و نحرکن و بدان که دشمنت یعنی بنی امیه مقطوع النسل است))
که در این سوره از قطع نسل بنی امیه و پیشرفت دین مقدس اسلام و توسعه نسل ((پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله))) خبر داده شده است زیرا وقت نزول این سوره فرزندان امیه فراوان بودند و پیامبر جز دختری به نام ((فاطمه (علیها السلام))) نداشت. ولی در عین حال بعدها از نسل ((علی)) و ((فاطمه)) (علیهما السلام) به قدری نسل آن حضرت توسعه پیدا کرد که جمیع کارهای نیک در دنیا بوسیله آنها انجام شده و در تمام زمانها آنها بوده‌اند که در مقابل استعمارگران هر زمان مبارزه را آغاز می نمودند و عاقبت هم بوسیله حضرت ((بقیه الله)) روحی فداه دنیا پر از عدل و داد می شود بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد.

۴- در سوره فتح آیه ۲۷ می فرماید:

((لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّءْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ءَامِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ^۲ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا))

((خدا رؤیای رسول را راست قرار داد زیرا حتماً اگر خدا بخواهد در حال آرامش و امنیت وارد مسجدالحرام خواهید شد و سرهای خود را تراشیده و تقصیر (که اینها از اعمال عمره است) انجام خواهید داد و هیچ خوف و ترسی در آن موقع نخواهید داشت و غیر از آن پیروزی نزدیک دیگری نصیب شما خواهد شد.))

پر واضح است که این آیه از آینده مجهولی که از نظر مسلمانان کاملاً بعید به نظر می‌رسید (یعنی ورود مسلمانان به مکه و انجام اعمال عمره) خبر داده و پرده دیگری از چهره اعجاز قرآن برداشته است.

۵- در روز جنگ بدر ابوجهل صدا زد: ((انا جمیع منتصر سیهزم الجمع و یولون الدبر)) و ۴۵ سوره قمر نازل شد:

(أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ سَيَهْزِمُ الْجَمْعُ وَيُولُونَ الدُّبُرَ)

((آیا آنها می‌گویند ما جمع پیروزی هستیم ولی به زودی آنها شکست خواهند خورد و فرار می‌کنند))

۶- ((تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا

كَسَبَ سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ

فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ))

((یعنی: نابود باد دو دست ابی‌لهب و نابود شد هیچگاه مال و تجارتش او را نجات نخواهد داد به زودی در آتش سوزان شعله‌ور وارد می‌شود))

در شأن نزول این سوره مورّخین می‌نویسد: روزی پیامبر معظم اسلام اقوام خود را دعوت کرده و گفت: اگر من به شما بگویم صبح یا عصر دشمنی به سراغ شما می‌آید باور می‌کنید یا نه، همه گفتند: بلی، فرمود: قبل از رسیدن عذاب سختی به شما اعلام خطر می‌کنم (عبدالعزی) که به مناسبت گونه‌های برافروخته و سرخس او را ابولهب کنیه داده بودند گفت: نابود شوی آیا بخاطر این منظور ما را دعوت کرده‌ای این سوره نازل شد: ((تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ)).

که پر واضح است این سوره از آینده مجهولی خبر داده و این اخبار غیبی حقیقت پیدا کرد و دو دست ابولهب نابود شد.

مفسرین آیات زیادی درباره پیشگوییهای قرآن نقل نموده‌اند که ما برای اختصار به همین چند مورد اکتفا می‌کنیم.

پس بنابر آنچه در این باره یادآور شدیم قرآن از نظر مطالب معجزه است آن چنانکه ثابت شد که این کتاب عظیم از نظر آورنده آن نیز معجزه می باشد.

پایان

بیست و هفتم رجب ۱۴۱۰

مشهد، سید حسن ابطحی

((فهرست))

پیشگفتار..... ۴

((مقاله اوّل))

منهج تفسیری قرآن کریم..... ۷

تفسیر قرآن با فهم و ذوق عرفانی..... ۱۹

تفسیر قرآن بوسیله گفتار و فهم اصحاب پیغمبر اکرم ((صل الله و علیه و اله))..... ۲۱

تفسیر موضوعی قرآن کریم..... ۲۳

تفسیر قرآن بوسیله خود قرآن..... ۲۵

((مقاله دوّم))

اعجاز قرآن کریم..... ۳۰

معنی معجزه..... ۳۱

فائده اثبات اعجاز قرآن..... ۳۲

اثبات اعجاز قرآن..... ۳۳

(فصل اوّل)

اعجاز قرآن از جهت خصوصیات آورنده آن..... ۳۴

مقدمه اوّل..... ۳۴

مقدمه دوّم..... ۳۶

مقدمه سوّم..... ۳۷

مقدمه چهارم..... ۴۰

مقدمه پنجم..... ۴۰

مقدمه ششم..... ۴۱

مقدمه هفتم..... ۴۲

نتیجه گفتار و مقدمات فوق..... ۴۴

(فصل دوم)

۴۷ اعجاز قرآن با توجه به محتوای آن
۴۸ فصاحت و بلاغت
۵۶ عدم اختلاف در معانی و الفاظ قرآن
۵۹ اعجاز قرآن از نظر علوم روز
۶۰ مسئله آهن
۶۲ مسئله حرکت زمین
۶۶ مسئله کرویت زمین
۷۰ مسأله سفر کیهانی از نظر قرآن
۷۲ جنین شناسی از نظر اسلام و قرآن
۸۴ عمر زمین و قرآن
۸۶ قرآن و موجودات آسمانی
۸۸ قرآن و اخبار از آینده
۹۳ فهرست